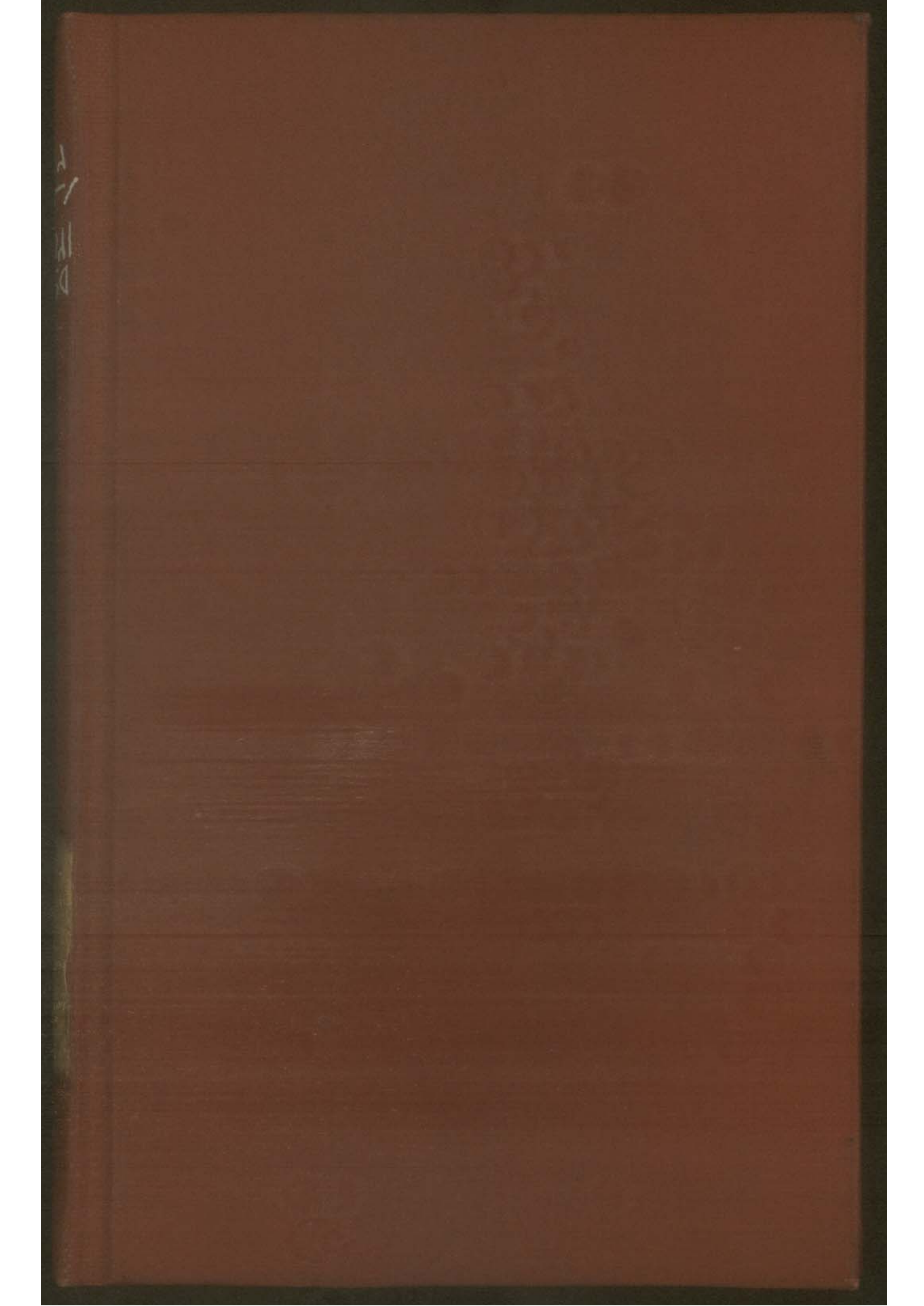
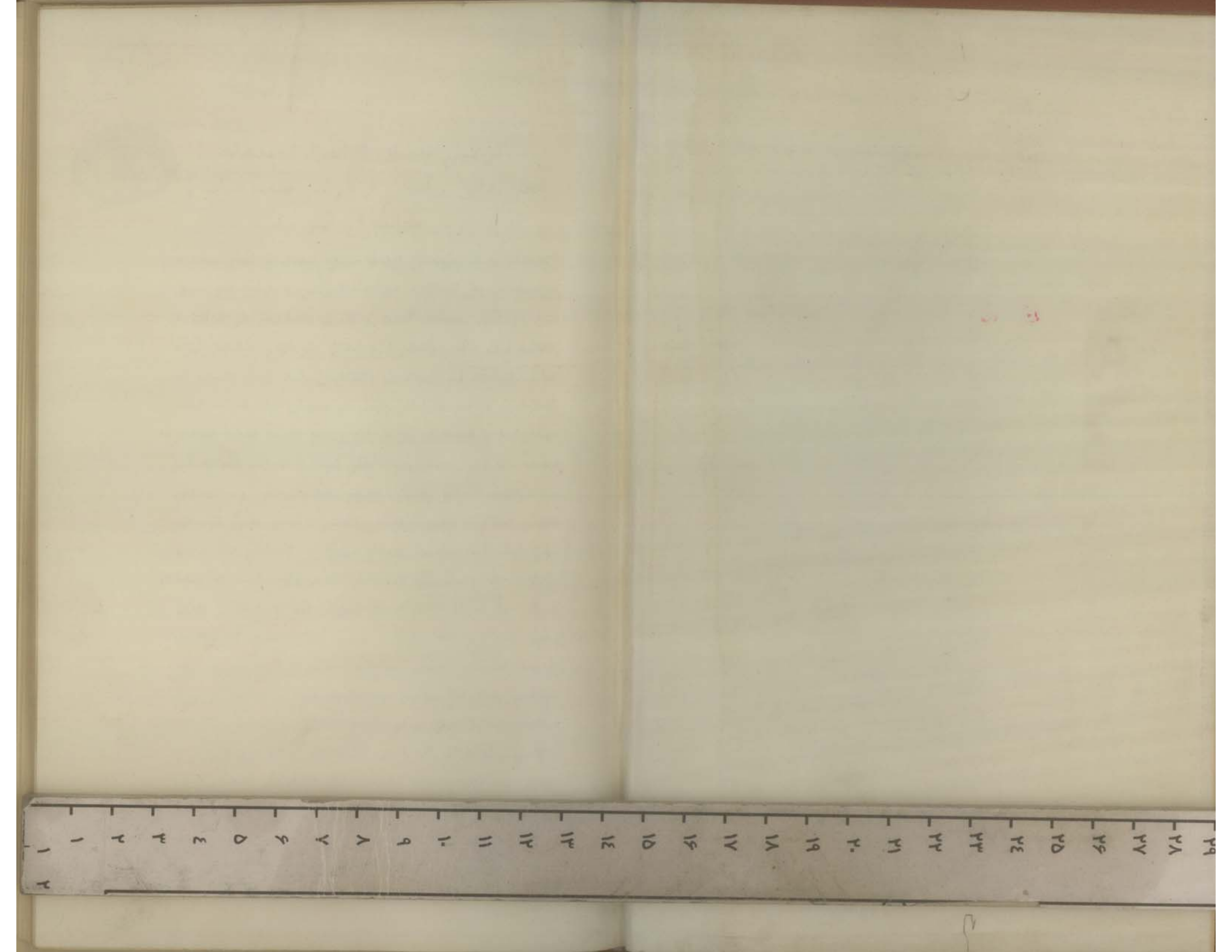




در بیان مجملی از احوال احمدشاه افغان درانی و آمدن او بر سر قلعهٔ هرات و سوانح آن ایّام

احمدخان ولد زمان‌خان ابدالی سدوزه قبل از ایّام سلطنهٔ
نادرشاه در دار السلطنهٔ هرات متوطّن و رئیس قوم خود 5
بود در ایّام تسلّط محمود و اشرف باصفهان در هرات هم
انقلاب روی داده ذوالفقارخان ابدالی زمان‌خان‌را بقتل آورده
علم ریاست بر افراشت احمدخان ولد او از خوف ذو
الفقارخان گریخته بقندهار رفت در میان فرقهٔ غلزه اوقات
میگذرانید و هنگامیکه نادرشاه قلع و قمع جماعهٔ غلزه و تسخیر 10
قلعهٔ قندهاررا پیش‌نهادخاطر کرده با عساکر نصرت‌مآثر
به نزدیک قندهار رسید چون عبدالغنی‌خان و رحیم‌خان
افغان ابدالی و سایر سرکردگان افغان با لشکر جرّار در رکاب
نصرت‌انتساب بودند جماعهٔ غلزه از احمدخان به سبب
سرداران ابدالی بدمظنّه شده اورا مقیّد نگاه داشته که مبادا 15
بخیال فاسد افتاده خلل در کار نماید بعد از جنگ و جدال
بسیار که فتح قلعهٔ قندهار نصیب اولیای دولت قاهرهٔ نادری
گردید احمدخان محبوس‌را سرکردگان افغان از حبس بر آورده
حقیقت حال اورا بعرض رسانیدند نادرشاه احمدخان‌را برتبهٔ
صحبت یساولی سرفراز و در حضور بحاضر بودن مأمور فرمود 20
چندین سال که در رکاب نادری بود با فرقهٔ ابدالی طرح آشنائی و
دوستی انداخته بسبب تناسب ذاتی با یکدیگر آمد و شد

میکردند تا در اواخر که نادرشاه عزم سفر خراسان نموده یك
منزلیٔ خبوشان که مخیّم سرادقات جاه و جلال گردید درویشی
عاقبت‌اندیشی با کلاه پشمی در سر باحمدخان بر خورده ئی
اندیشهٔ سطوت نادری باو گفت که در ناحیهٔ وجههٔ تو اثار
5 پادشاهی بنظر من میاید یك توپ کرپاس بده تا برای تو خیمهٔ
چند با سراپرده دوخته وردی بخوانم که در این زودی سریرآرای
تخت سلطنت گردی احمدخان سخن اورا حمل بر طمع یک
توپ کرپاس نموده توپ کرپاس باو داد و درویش مذکور
همانجا از همان کرپاس ده خیمهٔ بسیار کوچک و سراپرده
10 بدستور سراپردهٔ پادشاهان بریده و بدست خود دوخت و همه
جا همراه و در پهلوی خیمهٔ خان موصوف خیمهای کوچک
را مثل اطفال بر پا کرده و بخواندن اوراد مشغول میبود اتّفاقاً
بعد از سه روز قتل نادرشاه بوقوع پیوست لشکر افغان و اوزبك
که از قزلباش مخوف و بعد از قتل شاه رهگرای قندهار گردیدند
15 احمدخان موصوف هم همراه بود سه منزل که از محلّ قتلگاه طیّ
کردند همه جا درویش مذکور با لشکر مسطور همراه و بخواندن
دعاً و در منازل [به] ایستاده‌کردن خیمهای طفلانه اشتغال داشت
سرکردگان افغان با یکدیگر مشورت نمودند که مارا در این راه
دور دراز شخصی که بامر و نهیً او باشیم ضرور و بدون سردار
20 رسیدن بقندهار با جمعیّت از شرّ قزلباش امر محال و بسیار
مشکل است و در تقرّر سردار دست و پای میزنیم تا برسیدن
منزل مقصود هرچه پیش آمد جمیع سرداران و لشکریان باین
امر متّفق شده قرعهٔ این کاررا بنام احمدخان زدند همگی

یکجا شده خان موصوف‌را بسرداری قبول و دستهٔ علفی‌را
چیده آورده و بجای جیغه بر سر او نصب کرده ملقّب باحمد
شاه و از آنجا روانهٔ قندهار گردیدند و در ورود بقندهار محمّد
تقی‌خان شیرازی که حسب الحکم نادری با توکّل‌خان حاکم
5 کابل و غیره که مأمور بگرفتن خزانهٔ کابل و لاهور و پنجاب و سایر
امکنه بودند با خزانه و پیشکش حکّام و عمّال امکنهٔ مذکور
که عازم رکاب نادری و از قتل شاهی اطّلاعی نداشتند یک روز
قبل از ورود احمدشاه و لشکر افغان چمن قندهاررا منزل
نموده بودند احمدشاه از حقیقت مطّلع شده تاخت بر سر
10 آنها آورده خزانهٔ نادری‌را بتصرّف آورده افیال واسباب آنهارا نیز
متصرّف و محمّدتقی‌خان‌را بمحبّت و دل‌آسا در نزد خود
نگاه داشته قتل نادرشاه‌را ظاهر نمود از اطّلاع این معنی
محمّدتقی‌خان با چند نفر از جماعهٔ قزلباش خدمت احمد
شاه‌را قبول نموده حسب الفرمودهٔ احمدشاه قزلباش متفرّق‌را
15 که در سمت کابل و لاهور و غیره امکنه بودند نزد خود خوانده
بنوکریٔ احمدشاه دلالت واستمالت نموده جمعیّتی فراهم آورده
و باحمدشاه بقندهار رفت مردمان قندهار از حقیقت احوال
احمدشاه اطّلاع یافته بگرفتن او در خفیّه مصمّم گشتند و در
ظاهر کس با جمعیّت خود بعزم استقبال بر آمدند و در وقت
20 ملاقات با احمدشاه یکی از سرداران افغان که رتق و فتق امورات
و مهمّات باو محوّل بود به بهانه احمدشاه اورا در مقام بازخواست

Z. 1, ms. hat: علقی. Z. 3, ms. hat: کردند.
Z. 11 und 12, ms. hat: در نزد خونکاه.

آورده بزیر پای فیل انداختند که فیل اورا مضمحلّ نموده و
دو نفر دیگر از اعاظم آن فرقه‌را بقتل رسانیده با جمعیّت
شایان داخل قندهار وسکّه [و] خطبه بنام خود جاری ساخت
و روز بروز رعب او در دل مردمان دور و نزدیك افتاده کار او بالا
گرفت و از ایلات یوسف‌زهٔ و عمرزهٔ و سدوزهٔ و سایر طوایف
که در کوهستانات و صحراها بودند از فرقهٔ غلزهٔ و ابدالی فراهم
آورده با فرقهٔ قزلباش که قلیلی بودند عدّت لشکریانش از چهل
هزار متجاوز بود عزم تسخیر ولایات هندوستان نموده بعضی
از محالّات غزنین‌را تاخت و تاراج کرده که در این بین عریضهٔ
بهبودخان و امیرخان از هرات باو رسید و حقیقت شاهرخ
شاه و خلع شاه سلیمان و نفاق قزلباشیه‌را در یافته فسخ
ارادهٔ بلاد هندوستان نموده با لشکر جرّار وارد محالّ هرات و
فرمان باسم بهبودخان و امیرخان نوشته بحضور طلبید فرقهٔ
قزلباش از رفتن خوانین به نزد احمدشاه مطّلع شده بگرفتن
خوانین با یکدیگر همداستان گشتند خوانین مذکور از این
اراده پشیمان شده با لشکریان بحفاظت بروج و قلعه پرداخته
جواب احمدشاه حواله بتوپ و تفنك نمودند احمدشاه بغضب
آمده یورش بقلعه برده دلاوران محصور بضرب توپ و تفنك
جمعیٔ کثیر لشکر افغان‌را بخاك هلاك انداخته بوادیٔ عدم
فرستادند احمدشاه آن روز بی نیل مقصود بر گشته با سرداران
فوج خود کنگاش کرده همگی متّفق‌اللفظ گفتند که اگر قلعهٔ

Z. 6. Vor فراهم ist wohl zu ergänzen etwa: جمعیّت کثیر.

هرات‌را گذاشته برویم در هیچ جا سرخ‌رو نخواهیم شد تا جان
در بدن و رمق در تن داریم میکوشیم

دست از طلب ندارم تا کام من بر آید
یا تن رسد بجانان یا جان زتن بر آید

همگی باین معنی همداستان گشته روز دیگر بدستور روز پیش
معرکهٔ جنگ و جدال آراسته یورش بقلعه برده جمعیٔ دیگر در
معرض فنأ دستگیر قضا گردیده بسرای آخرت شتافتند القصّه مدّت
نه ماه متوالی بر آن قتال و جدال اشتعال داشت چهرهٔ مقصود
در آینهٔ مطلوب بهیچ نوع رخ ننموده و همه روز جمعی بسرای
فانی میشتافتند احمدشاه و سرداران افاغنه مجدّداً با یکدیگر
تجدید عهد کرده حوالها و نردبانها ترتیب داده مصمّم یورش
گردیدند مشروط آنکه تا دروازهٔ قلعه از گلولهٔ سربستهٔ توپ
و تفنك که نمونهٔ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ و فرمان قضاجریان واجب
الاذعان حضرت ملك الموت علیه السلام که بامر ملك علّام در
آنها مشترك است هرکرا در یابد دیگری‌را عنان اختیار از دست
نرفته بخواندن کلمهٔ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ متکلّم و دقیقه
مکث‌را جایز نداشته بمردی در آن ساعت مسارعت ورزیده
قدم جلادت پیشتر گذاشته از ننگ لمحهٔ درنگ در عرصهٔ
جنگ محترز باشد تا شاهد مطلوب در آغوش آید و تا قلعه
مفتوح نگردد احدی ارادهٔ بازگشتن نکنند سرداران افغان و

Z. 5 باینمعنی in der Hds. sehr undeutlich; die Lesung ist mehr Vermutung.

Z. 13, Ḳorân, Sûre 2, Vs. 18. Z. 16, Sûre 2, Vs. 151.

احمدشاه و لشکریان رضا بقضا داده فاتحه خواندند محصورین
از خیالات افاغنه مطّلع شده بیش از پیش بفکر خود افتاده
در محافظت بروج و سدّ راه آن جماعه سعیٔ موفوره بعمل آوردند
روز دیگر که صبحگاهان توپ اژدرهانه گلولهٔ آتشبار مهررا
5 از دهن در انداخت عرصهٔ جهانرا از سیاهیٔ سیاه ظلمت
پرداخت افواج بحرامواج افغان بدستور خود عدّه بسته سگیرا
کشته بسمت قلعه انداخت بعد از خود کسی یورش بقلعه
انداخته دلان قلعه لشکر خیره‌سر افغانرا هدف گلولهٔ توپ و
تفنگ کرده جمعیٔ کثیررا بخاك هلاك انداخته بسرای عدم
10 فرستادند جماعهٔ افغان نظر بعهد و پیمان دوشینه التفات
بمقتولان نکرده پای جلادت پیشتر گذاشته افتان و خیزان از
گلوله‌رس توپ و تفنگ گذشته نیم‌جان خودرا بخاکریز قلعه
رسانیدند محصورین بدفع آنها پرداخته از شرارهٔ اخگر باروت و
انداختن قاروره خرمن هستیٔ جمعیٔ دیگررا بآتش سوخته بباد
15 فناً دادند تا غروب آفتاب فریقین پای قرار فشرده در گیر و دار
بودند در هنگام شام حسب الحکم احمدشاه یکنفر از دلیران
افغان برای گذرانیدن پیغام آواز بر کشیده گفت که شاه ما
میفرماید که ما بگفته و طلب شما باینجا آمده ایم این همه
کشش و کوشش از چیست الحال که کار باین جا رسید نه
20 شمارا طاقت بیرون آمدن و نه مارا فرصت بر گشتن است

Z. 4, die Hds. hat دهاله statt دهانه.
Z. 7, خودکسی ? Etwa خودکشی ?
Z. 8, Wohl دلاوران statt دلان der Hds. zu lesen.

جنگرا موقوف کرده بسرداران خود این پیغام رسانیده جواب
با صواب بدهند که شاه ما منتظر جواب است تا یکنفر از
لشکر افغان باقیست از قلعه دست‌بردار نخواهم بود امیرخان
و بهبودخان از شنیدن این پیغام متفکّر شده با یکدیگر
5 گفتند که نه ماه است که هر روزه در جنگ و جدال میباشیم
و مکرّر از شاهرخشاه استمداد کرده کومك طلبیده ایم نفرستاده
و آذوقه هم در قلعه باتمام رسیده و کومك افغان همه روزه میرسد
چون خود درخواست آمدن احمدشاهرا کرده بودیم و او نظر
باین پیغام طالب صلح میباشد حالا مصلحت در صلح است
10 که دلاورانرا طاقت قلعه‌داری بدون آذوقه نیست این وقترا
غنیمت دانسته پیغام صلح باحمدشاه دادند دلاوران دست از
جنگ کشیده بفکر صلح غافل از خود شده جماعهٔ افغان که
دلاورانرا غافل دیدند از طرف نردبانهارا بر بدن قلعه گذاشته
بالا رفته خودرا باندرون برج رسانیدند آواز گیر و دار بلند شده
15 سرداران قلعه که در فکر صلح فردا بودند خودرا با دلاوران بآن
طرف رسانیده جماعهٔ افغانرا از برجها بیرون کرده بدفع آنها
مشغول بودند که از آن طرف افغان بدر قلعه چسپیده از
نردبانها بالا آمده جنگ در گرفت چند نفر افغان خودرا بدروازه
رسانیده در تاریکیٔ شب که مردم مشغول جنگ بودند دروازه‌را
20 وا کرده لشکر افغان داخل گشته جمعی که بحفاظت دروازه
مأمور بودند بقتل رسانیده همگیٔ لشکر بقلعه داخل و تا طلوع
صبح نایرهٔ قتال و جدال بحدّی اشتعال داشت که دوست و
دشمن یکدیگررا نشناخته به تیغ تیز و خنجر خونریز ترك و

تارك حمرا شكافته خاك آن مكان وسيع‌البنيان رنگين‌تر از لالهٔ حمرا
و از ضربدست يلان ثبات قدم دلاوران حكم عقيق يمن بهم
رسانيده و مرّيخ فلك از هيبت خون‌ريزی تهمتنان بامان آمده
مانند سمك سينه بر زمين گذاشت وصدای هایهوی دليران
5 وناله‌ٔ زخمداران و فرياد ضعيفان بگوش گردون ميرسيد قيامت
عجيبی آشكارا گرديد كه بهرام فلك انگشت تحيّر بدندان
گرفت احمدشاه درّانی كه در بيرون قلعه بود و پيمان‌طالب
صلح گرديد چون [از] طرفين جمعیٔ كثيری بقتل رسيده و
باقیٔ دلاوران فريقين‌را كه قريب دو روز و يك شب بود بدم آبی
10 لب تر نكرده دائم در زد و خورد بودند دست از كار و پای از
رفتار مانده رضا بصلح دادند بهبودخان و اميرخان به نزد
احمدشاه آمده بعذر كردهای خود متقبّل رفاقت بودند....از رفتن
خوانين به نزد احمدشاه مطّلع شده فرصت يافته به نهيب و
غارت شهر پرداختند آن شهررا نمونهٔ شهر ری ساخته بمكان
15 خود بر گشتند احمدشاه چند روز در آنجا مقام نموده بهبودخان
و اميرخان‌را ظاهراً رعايت كرده باطناً در حبس نظر ميداشت
بعد از آن كه لشكريان‌را افاقه حاصل شد باراده‌ٔ تسخير ارض
اقدس كمر بسته چون جلادت و تهوّر محصورين‌را در اين عرض
كه قلعه‌را در محاصره داشت مشاهده كرده بود از ايلات قندهار

Z. 8, از fehlt in der Handschr.

Z. 12. Vor den Worten از رفتن muss etwas ausgefallen sein, da dem folgenden Satze das Subject fehlt; etwa جمعيّت افغانان, auf die aber das ...برگشتند schlecht passen würde; vielleicht eher قزلباش; d. h. die Soldaten des Behbûd Khân.

و ساير طوايف كه در تحت اختيار داشت در ايّام محاصره
كومك و اينجاری طابيده بود در اين اوقات قريب دوازده هزار
نفر سوار و پياده‌ٔ تازه از افغانان رسيده بمعسكر شاه درّانی داخل
و شاه مذكور بكوكبه‌ٔ تمام روانه‌ٔ ارض اقدس گرديد بعد از طیّ
مراحل وارد محالّ جام و لنگر و بتهيه‌ٔ قوشون و ديدن سان 5
مشغول گشت

در بيان احوال و استقلال اميرعلم‌خان خزيمه و قتل او
بدست جعفرخان و جماعه‌ٔ اكراد اميرعلم‌خان ولد اسمعيل
خان خزيمه كه بعد از فوت والد هميشه از طفوليّت متلزّم
ركاب نادرشاه و تربيت‌يافته‌ٔ آن ظلّ الله و بوفور عقل و كياست 10
موصوف و به تدبير و تهوّر بين الأمم مشهور آفاق و از جميع
سركردگان خراسان در مرتبه و جمعيّت طاق بود سبق ذكر
يافت كه در چند روزه‌ٔ عهد شاه سليمان وكيل الدوله برتق
و فتق مهمّات و امورات ميپرداخت چون در غيبت او يوسف
علی‌خان جلاير و زال‌خان برادرش مصدر حركت قبيح گرديده 15
در جزو با سرداران ديگر اتّفاق كرده و شاه سليمان‌را گرفته از
سلطنت خلع و ديده‌ٔ اورا از بينائی عاطل ساخته شاهرخ‌شاه
معيوب‌را بر سرير سلطنت متمكّن گردانيد اميرعلم‌خان‌را اين

Z. 2, اينجاری? Die Lesung ist sehr unsicher; zu erklären vermag ich das Wort nicht.

Z. 11. Die Handschrift hatte erst موصوف an Stelle des مشهور; dann ist die erste Silbe مو zu مشه verbessert, das صوف aber stehen geblieben, so dass die Handschr. مشهور صوف hat.

مراتب بر طبع ناگوار آمده همیشه در مقام انتقام میبود در این
اوقات با جمعیّت بسمت قلعهٔ کلات رفته با یوسف‌علی‌خان و
برادرش مقابل گشته کار بجدال کشید آخرالامر یوسف‌علی‌خان
و زال‌خان‌را با چند نفر از اقوام در نزدیکئ کلات گرفته مقیّد و
5 محبوس و بارض اقدس آورده حسب الصلاح سرکردگان قوشون
آنهارا بقتل رسانیده از ارض فیض‌بنیان با جمعیّت خود
بر آمده بفکر خودسری افتاده علم استقلال بر افراشت چون شاه
رخ‌شاه‌را بعلّت بی‌چشمی اختیاری در امر سلطنت نبود از امرا
هم بسبب نفاق شاه‌زادگان که یکی موسوم به نصرالله‌میرزا و
10 دیگری مسمّی بنادرمیرزا که اولاد اکبر و وسط شاه‌رخ‌شاه بودند
احدی مطیع و منقاد نگردید از سلطنت بجز نامی مذکور
نبود امیرعلم‌خان جمعیّتئ موفوررا از فرقهٔ نخعی و لالوی و خزیمه
و سایر ایلات با خود داشت جماعهٔ اکراد و ایلات دیگر که
مطیع او نبودند کس بنزد آنها فرستاده بمتابعت خود دلالت
15 و استمالت نمود بعضی از سرداران اکراد باطاعت او در آمده باقی
که سرکشی نموده کار بجنگ و جدال کشید امیر موصوف بر
سر آنها رفته بجبر و عنف بر آنها مسلّط شده و اکثری‌را
نهیب و غارت کرده چند نفر از سرکردگان اکرادرا چشم کنده
و همشیرهٔ دولیتخان کرد شادلورا بحبالهٔ نکاح خود آورده هر
20 کجا صاحب‌اختیار و اقتداری در خراسان بود همگی از راه
اکراه بار اطاعت امیر انجم‌سپاه‌را بر دوش کشیده منتظر فرصت
وقت میبودند و امیر موصوف هم اکثری از سرداران کردن‌کش‌را
معیوب و مقتول نموده بعزم تسخیر نیشاپور و تنبیه جماعهٔ

بیات که در ایلات مشهور اند روانه و در ورود به نزدیك
نیشاپور کس فرستاده مردم آنجارا باطاعت خود دعوت نمود
خلق نیشاپور فرستادهٔ اورا جواب داده پی نیل مقصود بر
گردانیدند امیرعلم‌خان لشکررا مأمور بیورش و در گرفتن نیشاپور
5 جدّ و جهد بلیغ کار میفرمود مردم قلعه هم تحصّن اختیار
نموده بامر قلعه‌داری و محافظت بروج قیام داشتند که خبر ورود
احمدشاه درّانی با لشکر قیامت‌اثر [به] جلم و لنگر رسید امیرعلم‌خان
دست از محاصرهٔ قلعهٔ نیشاپور کشیده بفکر رزم احمدشاه افتاد
سان لشکر خودرا دیده سی و پنج هزار جوان جنگدیده رزم
10 آزموده نیزه‌دار خنجرگذار که هر یك رستم زال‌را بنظر در نمیاوردند
لشکرنویسان فردانرا بنظر خان عالی‌مکان رسانیدند بعد از
ملاحظهٔ فرد پنج هزار سوار خون‌خوار مقدّمه الجیش لشکر مقرّر
نموده بنای کوچرا بغردا گذاشت امرای کرد و سرداران ایلات
که همه از امیر عدیم‌النظیر آزرده‌خاطر و در کمین فرصت و چنین
15 وقتی‌را از خدا میخواستند بنارا بر نفاق گذاشته ترك وفاق
همداستان گردیدند چون ایذا و تعدّی و نهیب و قتل در
بارهٔ عبّاد از سرکشان عالم کون و فساد منافئ خواهش آفریدگار
و محرّك سلسلهٔ غضب خداوند جبّار و باعث تخریب بنیان
دولت پادشاهان و خواقین ذوی‌الاقتدار است بدسلوکئ امیر
20 عالیشأن با سرداران و ایلات خراسان سلسله‌جنبان دریای غضب
خالق انس و جان گشته تدبیر سرداران با تقدیر موافقت کرده

Z. 7, به fehlt in der Handschr., ist aber durchaus nötig.
Z. 16, Die Handschrift hat ایزا.

صبحگاهان که کوکبهٔ از این مهر خاوری در عرصهٔ جهان اغاز
جلوه‌گری کرد امیر بیخبر از تقدیر ماهچهٔ لوای استقلال‌را
بسمت جام و لنگر در حرکت آورده با لشکر نفاق‌اثر روانه
گردید در بین راه سرداران نفاق‌پیشه بی اندیشه هر یک با
جمعیّت خود باوطان خود بر گشته امیر با قلیل جمعیّتی
مانده چون روز خودرا سیاه و بخت‌را واژگون دید از اندیشهٔ
تضرّر اکراد خون‌خوار بیقرار گردیده خودرا بقلعهٔ نون که بسیار
مستحکم و در تصرّف داشت رسانیده بنه و اغراق و حرم‌را با
امیرمعصوم‌خان برادر خود در آنجا گذاشته دوستیء دولیخان
کرد شادرلورا سپر حفظ پنداشته با جمعیّت قلیلی که همراه داشت
به نزد دولیخان موصوف رفته بجمع‌آوریٔ قوشون مشغول
گردید که بعد از جمعیّت بمقاتلهٔ احمدشاه پردازد سرداران اکراد
از حقیقت مطّلع شده کس به نزد دولیخان فرستاده پیغام
دادند که خونیٔ مارا در نزد خود نگاه‌داشتن خلاف ضابطهٔ
ایلیّت و خارج قاعدهٔ غیرتست اگر ایلیّت منظور است بدون
مکر و خدعه امیررا به نزد ما بفرست و الّا آمادهٔ جنگ باش
دولیخان موصوف چون تاب مقاومت ایلات‌را نداشت و نگاه
داشتن امیررا در حوصلهٔ خود ندید اورا بسمت اسفرار که مردم
آنجا با او موافقت داشتند فرستاد و جماعهٔ اکراد پی باین
معنی برده فی الفور همگی سوار شده قلیل راهی باقی بود که امیر

Z. 12, Fehlt vor جمعیّت vielleicht etwas wie فراهم آوردنِ?

Z. 15, ایلیّت hier und im folgenden unsicher. Etwa «Stammesfreundschaft, landsmannschaftliche Gesinnung»?

داخل اسفرار شود که جماعهٔ اکراد باو رسیده از چهار طرف
سدّ راه گردیده بجدّ و جهد بسیار اورا گرفته مقیّد و محبوس
و بمشهد مقدّس بخدمت شاهرخشاه بردند حضرت شاهی
چون اورا منشأی کوریٔ خود میدانست اوّل اورا کور کرده
بجعفرخان کرد که امیر موصوف در ایّام اختیار اورا کور کرده
بود سپرد که بهر عقوبتی خواسته باشد اورا به کشد جعفرخان
مذکور بعوض خون چشم خود اورا در زیر چوب بقصاص
رسانید

در بیان آمدن احمدشاه درّانی بر سر نیشاپور و محاصره نمودن قلعه و بی نیل مقصود برگشتن بر هرات

از این طرف احمدشاه
درّانی چون اوضاع سلطنت و حکمرانی مختلّ و امرا و سرکردگان
را با یکدیگر در مقام نفاق دید با هفتاد هزار سوار جرّار خون
خوار از مقام جام و لنگر حرکت نموده با کوکبهٔ فرعونی وارد
ارض نون و قلعه‌را محاصره نموده آن سرزمین‌را مخیّم سرادق
جلال نمود امیرمعصوم‌خان برادر امیرعلم‌خان با قلیلیٔ جمعیّتی
که داشت بمحافظت قلعه پرداخته بانتظار کومك از طرف برادر
های‌هوی میکرد که خبر قتل برادرش رسیده گریبان بیطاقتی‌را
چاك کرده از رسیدن کومك مأیوس و بسبب قلّت لشکر و عدم
معاونان راغب صلح گردید شاه درّانی اورا خاطرجمع نموده به
نزد خود طلبداشت امیر موصوف بخدمت شاه درّانی آمده
کلید قلعه‌را به نظر او رسانید شاه موصوف اوّل بضبط اموال
پرداخته بعد از استرداد نقود و جواهر و سایر اسباب یك طرف
آن قلعه‌را که در متانت و استحکام ثانی‌اش سدّ سکندر بود

خراب نموده و از آنجا در کمال خرّمی و سرور بعزم تسخیر
نیشاپور با لشکر مغرور کوچیده وارد نیشاپور و لشکررا بمحاصرهٔ
قلعه مأمور نمود جعفرخان بیات که در آن اوقات موجب حکم
شاهرخی بحکومت آن دیار مقرّر بود در قلعه با دو هزار سوار
5 میبود از در تدافعه بر آمده فیمابین هر روزه نایرهٔ جدال و
قتال اشتعال داشت و شاه درّانی لشکررا مأمور بیورش کرده از
یورشهای پی در پی جمعیٌ کثیر از لشکر افغان از برنا و پیر
هدف گلوله و تیر گشته مطلقاً کاری از پیش نبردند و از
توپهای جلو که همراه داشتند رخنه در اساس دیوار و بروج قلعه
10 بهم نرسید شاه افغان که سرمست بادهٔ غرور بود چند ضرب
توپ جلورا حکم بشکستن کرده در عرصهٔ قلیل توپ بسیار
بزرك قلعه‌کوب استادان توپ‌ریز ریختند و سوار بر عرّاده و بسمت
شمالیٌ نیشاپور که در [آنجا] ارك واقعه است توپ‌را بسته و
بضرب گلولهٔ توپ قلعه‌کوب برج‌را خراب نموده با زمین هموار و
15 برابر کرده ارادهٔ یورش نمود که جعفرخان با دلاوران محصور رخنه‌را
از سنگ و کلوخ و قالی و کلیم بسته و خود در دم رخنه مانند
سدّ اسکندر سدّ راه شدند در آن وقت روز بآخر رسیده
یورش‌را موقوف بفردا نمودند جعفرخان و محصورین چون یك
سمت قلعه‌را صحرا و دشمن‌را خیره‌سر و بی‌پروا دیده بخیال
20 یورش فردای افغانان تدبیری اندیشیده در دل شب جمع اهل
قلعه‌را از صغیر و کبیر بکندن و حفر چاه در میان خندق

Z. 1, Die Handschrift hat خورمی.
Z. 13, آنجا fehlt in der Handschr.

مأمور و هر پنج نفر یک چاه‌را بر ذمّهٔ خود گرفتند که پیش
از صبح باتمام رسانند چنانچه پیش از دمیدن صبح صادق
یکصد و هفتاد و هشت چاه باتمام رسیده و سر چاه‌را بخس
و خاشاك پوشیده همگی بر سر رخنه و بروج رفته مستعدّ و
5 متهیّای قتال گشتند

چو روز دگر مهرهٔ آتشین بر آمد ز حلقوم توپ زمین
شرارش همه کوه و هامون گرفت شعاعش زمین تا بگردون گرفت

در سرزدن آفتاب عالم‌تاب لشکر افغان مانند مور و ملخ اطراف
قلعه‌را گرفته توپ قلعه‌کوب‌را بر رخنه بسته بضرب گلوله رخنه‌را
10 هموار نموده بیکبار یورش آوردند و محصورین با تیغهای آخته سر
رخنه و بروج‌را گرفته و تفنگچیان بروج داد مردی و مردانگی
داده از لشکر دیوصورت افغان زیاده از دو هزار کس‌را ضرب گلولهٔ
صاعقه‌بار نموده لشکر افغان خیرگی‌را از حدّ گذرانیده خودرا
بخندق رسانیده جمعیٌ کثیر در چاهها سرنگون رنج و عناً
15 گردیده در سر رخنه با محصور جنگ در گرفت دلاوران
غضنفرشأن بامیدواری و معاونت خالق انس و جان تیغهای
فولادسیاه جوهر خراسانی‌را میل چشم افغان ساخته سر و
تارك پر جوش و سینه با خروش آنهارا بضرب بازوی دلاوری بر هم
خراشیده بخلعت یاقوتی یَسْفِكُ ٱلدِّمَآءَ سر و بر ایشان‌را رنگین
20 و بریختن خون آن جماعه خودرا تسکین کرده رخنه‌را از دست

Z. 12, ضرب statt صرف der Hands.
Z. 13, صاعقه statt ساعقه der Hands.
Z. 19, Ḳorân, Sûre 2, Vs. 18.

نداندند تا بوقت عصر طرفین داد مردی داده جماعهٔ افغان
غلبه کرده برج نزدیك رخنه‌را بتصرّف آورده علم استیلاء بر برج
افراشته نقارهٔ بشارت بنوازش در آوردند احمدشاه از گرفتن برج
بشغف آمده زنبورکچیان‌را با دو صد نفر شتران زنبورك بکومك
فرستاده که رخنه‌را از دست دلاوران گرفته بقلعه داخل شوند
زنبورکچیان شتران‌را خوابانیده بشلیك زنبورك چند کس از
دلاوران محصور که در سر رخنه بودند بدرجهٔ شهادت رسانیدند
و بجعفرخان حاکم ایشان نیز گلولهٔ زنبورك رسیده از پای در
آمد و قطرات از خون او در وقت رسیدن گلوله باد بر سر و
روی عبّاس‌قلی‌خان ولد حسن‌خان بیات که در آن ایّام
هجده سال از مرحلهٔ زندگانی طیّ کرده و در آن وقت بفریضهٔ
عصر قیام داشت پاشید خان جلادت‌نشان از کشته شدن
جعفرخان و خیرگیٔ لشکر افغان استقلال از دست نداده
فریضه‌را باتمام رسانیده بجایکه جعفرخان قیام داشت در آنجا
ایستاده دلاوران رستم‌نشان‌را بریختن خون افغان تحریك و
تحریص کرده بیست کس از بهادران که در سر رخنه بودند
برای گرفتن برجی که جماعهٔ افغان بتصرّف در آورده بودند
مأمور نمود بهادران حسب الامر خان نصرت‌قرین دامن یلی بر
کمر پردلی استوار کرده با شمشیرهای برهنه مانند برق لامع خودرا
بر فراز برج رسانیده نه کس از آن جوانان بضرب گلولهٔ افغان
از پای در آمده جان بجان‌آفرین سپردند و یازده کس که از
سپرداریٔ حفظ الهی بر سر برج رسیده با افغانان برج مقابل
شده چند نفررا غرق خون و علمداررا با بقیّهٔ افغانان از برج

سرنگون بخندق ریخته برج‌را از وجود افاغنه خالی و بتصرّف
خود در آوردند از ملاحظهٔ تهوّر و شجاعت و جلادت دلاوران
شوکت افغان بر هم شکسته در سر رخنه هم جمعیٔ کثیر از آن
طایفه طعمهٔ شمشیر آبدار پای قرار ابدالیان از جا بدر رفته
بی ثبات و بفکر رسیدن سیاه‌فام شام کرّ و فرّی میکردند تا
آنکه آفتاب عالمتاب سپر بجاه مغرب کشیده در پردهٔ حجاب مستور
گردید آن جماعه با این همه جمعیّت و اسباب طرفی نه بسته
مفاد کریمهٔ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ ٱللَّهِ
بوضوح پیوسته خایب و خاسر و زخمی و نالان کشتگان خودرا
گذاشته بی نیل مقصود با خاطر پریشان در کمال خذلان بر
گشتند و از خوف تعاقب و شبخون دلاوران قلعه کوچیده
چهار فرسخ از قلعهٔ نیشاپور فاصله از شهر کهنه مقام نمودند
محصورین بعد از برگشتن لشکر ابدالی از قلعه بر آمده یراق
و سلاح مقتولین‌را بتصرّف خود آورده نیم‌جانی‌را که از لشکر
افغان در میان خندق و بیرون دیدند بقتل رسانیده داخل
قلعه گردیدند و چون لشکر افغان کشتگان خودرا بحساب
در آوردند آنچه در سر رخنه بقتل رسیده و جمعی که در
چاه خندق بغرقاب نیستی افتاده و مقتولان یورش که از گلولهٔ
تفنکچیان بروج بسرایٔ عدم شتافته بودند قریب دوازده هزار
بقلم آمد احمدشاه و افغانان بماتم مقتولان الف داغها بر سینه
کشیده بعد از خاطرجمعی از تعاقب‌نمودن بهادران قلعه

Z. 8, Ḳorân Sûre 2, Vers 250.
Z. 10, Die Handschr. hat خزلان.

شخصی‌را به نزد عبّاس‌قلی‌خان حاکم قلعهٔ نیشاپور فرستاده
درخواست بر داشتن نعش مقتولین که در خندق و میدان
افتاده بود نمودند خان جلادت‌نشان درخواست ایشان‌را بعزّ
انجاح مقرون و به بردن مقتولان امر نمود جماعهٔ مذکور در آن
روز بقد[ر] مقدور نعش مقتولین‌را برده بخاك سپرده و توپهای
بزرك‌را شکسته حمل شتران نموده و از آنجا کوچیده روانهٔ سمت
هرات گردیدند در ورود بدار السلطنه هرات احمدشاه بفکر جمع
آوریٔ قوشون افتاده جمعیّتی از نو فراهم آورده در همان سال بسند
و بلوچستان رفته بر آنها ظفر یافته آن جاهارا به تصرّف خود
آورده شوکت و اقتدار او زیاده از پیشتر گردید مجدّداً بعزم
تسخیر خراسان و کینه‌جوئیٔ دلاوران آن دیار با لشکر خون‌خوار
بعد از نوروز فیروز عطف عنان کرده رهگرایٔ خراسان گردید
در ورود به ملوك جلم و لنگر رعایای آنجارا باطاعت در آورده
کوچ بر کوچ وارد سرزمین ارض اقدس و بمحاصرهٔ مشهد
مقدّس لشکریان‌را مأمور نمود شاهرخ‌شاه بسبب قلّت اعوان و
کثرت فوج افغان از مقابلهٔ آن بحر بیکران عاجز و تحصّن اختیار
نموده بستّ دروازها و محافظت بروج امر فرمود شاه درّانی چون
تسخیر قلعهٔ مشهدرا در حوصلهٔ امکان ندیده تسلّط خودرا
بارض فیض‌بنیان امر محال تصوّر نمود تمهیدی بخاطر او رسیده
بحضرت شاهرخ‌شاه پیغام نمود که مرا شوق عتبه‌بوسیٔ سلطان
الاولیاً و سیّد الاتقیاً امام ثامن علی بن موسی الرضا علیه
التحیّه و الثنا دامن‌گیر شده کشان کشان تا باینجا آورده و
الحال بسبب شور و شرّ طرفین که بی موقع اتّفاق افتاده از این

فیض کبری محروم و از جناب شاهی مأیوس است اگر از لطف
حضرت شاهی باین عطیّه و عظمی برسد باعث استحکام دوستی
و دفع ضرر از بندگان جناب ایزدی خواهد بود حضرت شاهرخی
نظر بر بی‌سرانجامی و عدم استطاعت قلعه‌داری مصلحت وقت
را در ملاقات دیده جواب داد که در این صورت که مرکوز
خاطر آن شاه والاجاه زیارت امام انام است اوّل مارا ملاقات آن
زبدهٔ آفاق ضرور و لازم است بعد از ملاقات بشرف عتبه‌بوسیٔ
درگاه سلاطین سجده‌گاه فایض شدن اولی و انسب است
روز دیگر حضرت شاهی با چند نفر از غلامان دولت‌خواه بعزم ملاقات
شاه افغان از مشهد مقدّس بر آمده داخل لشکر و خبر آمدن
او بشاه درّانی رسیده تا در بارگاه باستقبال حضرت شاه شتافته
مصافحه بعمل آمده هر دو در یك مسند با یکدیگر نشسته
پیمان‌را بایمان موکّد ساخته روز دیگر باتّفاق سوار شده داخل
مشهد مقدّس گردیدند احمدشاه جبهه‌سای عتبهٔ درگاه آسمان‌جاه
گردیده سر افتخار باوج سماء رسانیده از آنجا بدولت‌سرایٔ
سلطنت آمده با شاهرخ‌شاه دوستانه متکلّم گردیده گفت که
چون امرای خراسان با حضرت شاهی نمك‌بحرامی کرده و سلطنت‌را
خوار و مرتبهٔ اطاعت و فرمان‌روای‌را بیمقدار و هر یك به بهانه
بدربار خود رفته و سلطنت‌را بی رونق گذاشته اند نورمحمّدخان
افغان‌را برای نظام امورات و تنبیه سرکشان سرحدّات خراسان
بنیابت سلطنت مقرّر فرمایند که در خدمت‌گذاری و
جان‌فشانی حاضر و در دولت‌خواهی قاصر نخواهد بود حضرت
شاهی قبول این معنی کرده نورمحمّدخان موصوف‌را بنیابت مقرّر و

خود با لشکر جرّار بعزم کینه‌جوئی و تسخیر نیشاپور روانه گردید
در بیان رفتن شاه افغان بر سر نیشاپور و تسخیر ارض
فرحت‌بنیان و صادرات آن ایّام چون در سنهٔ ماضیه که
امیرعلم‌خان نیشاپوررا محاصره نموده بود زراعات آن دیاررا پایمال
سم ستوران لشکر و از جنس غلّه چیزی عاید صاحبان زراعة
نگردیده و بعد از محاصرهٔ امیرعلم‌خان که شاه درّانی آنجارا مدّتی
محاصره داشت در روز یورش مغلوب گردیده بهرات عطف عنان
نمود بدستور زراعات و محصولات نزدیک آن بلادرا در ایّام محاصره
چراگاه دوابّ لشکر افغان و بلاد دوررا بقدر ضرورت بمصرف
سورسات غازیان رسانیده زیادتی‌را پایمال حوادث گردانید از این
جهت در قلعهٔ نیشاپور آذوقه کمیاب و در محاصره حال
ساکنان آنجا غریق لجّهٔ اضطراب گردیده عبّاس‌قلی‌خان صاحب
اختیار آنجا که مردمان‌را بی استقلال دیده بوساطت شاه‌قلی‌خان
وزیر به تسلیم‌کردن قلعه راضی گردید مشروط هر گاه شاه درّانی
بقید قسم جان و مال اهل قلعه‌را چشم‌پوشی نموده به بخشد
و بکینهٔ دیرینه انتقام نه کشد همگی مطیع و منقاد خواهیم شد
وزیر مذکور بشاه مغرور این مراتب‌را فهمانیده درخواست
عبّاس‌قلی‌خان‌را مستدعی گشت شاه افغان نظر بصدمات سال پیش
استدعای وزیررا مقرون بانجاح داشته گفت که از سرخون و
قتل ایشان در گذشتم مردمان قلعه از اناث و ذکور در مسجد
جامع جمع شده هیچ چیز از مال و اجناس.... همراه نبرند

Z. 21. Das Wort hinter اجناس vermag ich nicht zu lesen. Es scheint در بند oder درینه dazustehen.

در ظهور خلاف امر مسطور اگر همه یک سوزن باشد خودرا قتیل
سیوف غازیان غیور دانند از رعایا و برایا که بندگان حضرت
العالمین بودند تخلیهٔ آن شهر در رفتن مسجد جامع بآه و
ناله همقرین ساخته اموال و اسباب و دوابّ و زراین نامحصور
بحیطهٔ ضبط در آورده به تخریب شهر و بروج فرمان داده در
قلیل ایّامی چنان آتش ظلم و عدوان افروخته گشت که بنیاد
آن مکان فرحت‌بنیان بآب رسیده مع هذا اطفای حرارت شاه
درّانی نشده سوای مسجد جامع جای آباد نگذاشتند و زمین
شهررا تمام از بیل و کلنک کنده زراین و دفاین مدفونهٔ آن
بیچارگان‌را در هر جا بود بر آورده متصرّف و زمین‌را آب انداخته
بجهت بر آمدن هجده روز مقام کرده ضعفا و عجزهٔ بسیاری‌را مقتول
و اطفال و نسأ ایشان‌را اسیر صاعقهٔ سرپنجهٔ تدبیر افاغنه نموده
آتشی در آن نواحی و سرزمین... که نایرهٔ آن تا بچرخ اسیر رسید
در بیان تسلّط شاه درّانی بشهر سبزوار و قتل و غارت آن
مکان به سیف افاغنهٔ ستم‌شعار و از آنجا علم استقلال احمدشاه
بسمت سبزوار در حرکت آورده تا ورود بآن مکان شرافت‌بنیان
عنان توسن بیدادرا جای نکشید چون اهالیٔ آنجا اکثری
سادات و جمعی زهّاد و عبّاد و برخی صلحاء و اتقیاء و باقی
رعایا که همگی از امر جدال و قتال ناسی و عاری بودند شاه

Z. 13. Hier scheinen einige Worte ausgefallen zu sein; vielleicht افروخت hinter سرزمین.
Z. 16. Hs. hat شیراز statt سبزوار.
Z. 19. ناسی statt des ناشی der Handschrift.

انجم‌سپاه تیغ بیدادرا آخته خلق بسیاری از سادات عظّام و
علماء و صلحاء و اتقیاء ذوالعزّ و الاحترامرا شربت شهادت چشانیده
از نهیب و غارت و بریزش آب شمشیر تیز در قتل بندگان
خداوند عزیز کاری کردند که طوفان نوح علیه السلام بگردش
5 نمیرسید از ارتکاب صدور این امورات عظیم و قتل سادات و
علماء واجب‌التکریم باد نخوت و غرور زیاده در کاخ دماغ آن
شاه جای‌گیر و مستقیم گردیده بفکر تسخیر طبرستان که
عبارت از دار المرز مازندران است افتاد و از این غافل که با
شیران بیشهٔ شجاعت و نامداری بروباه‌بازیٔ شغالان دشت
10 هیجاء سرپنجه زدن و با هزبران عرصهٔ تهوّر و جلادت بعفعف
سگان هرزه‌مرس دست‌بازی کردن خیال خام پختن است

بیت هرکه با فولاد بازو پنجه کرد
ساعد مسکین خودرا رنجه کرد

شاه مذکور از راه غرور شاه‌پسندخان افغان که یکی از
15 معتمد[ان] او بود [با سی] هزار سوار جرّار برای تسخیر
مازندران فرستاد

در بیان فرستادن شاه درّانی لشکر به تسخیر مازندران و مغلوب
گشتن آن عسکر بتأیید قادر منّان از حملات دلاوران نصرت‌نشان
طبرستان در آن ایّام محمّدحسن‌خان ولد فتحعلی‌خان قاجار که

Z. 3. Die Handschrift hat: از نهیب قتل و غارت. Das قتل scheint mir hier sinnlos.

Z. 15. Die Worte با سی vor هزار fehlen in der Hs. Ich habe die Zahl aus dem folgenden ergänzt.

احوال او پیشتر رقمزدهٔ کلک گهربار گردیده در استراباد فرمان‌فرما
و در دار المرز بانقراده مختار بود بمجرّد سماع آمدن شاه‌پسندخان
افغان عیسی‌خان کرد و حسن‌خان لنك قاجاررا با دو هزار سوار
جرّار باستقبال لشکر افغان بایلغار فرستاد پیش‌تازان سپاه
5 نصرت‌نشان که سی‌صد سوار بودند در دشت مزینان گرد سم
ستوران‌را نیل چشم آن گروه کرده بطور قراقی که لازمهٔ معرکه
آرائیٔ فرقهٔ قاجار است با سی هزار سوار طرح جنگ ریخته بضرب
تیرهای دلدوز و طعن سنانهای جگرسوز تا ورود سرداران و
لشکر فیروز پای ثبات و قرار افشرده خصم قوی‌بنیادرا بروز خود
10 نشانیدند بعد از رسیدن حسن‌خان و عیسی‌خان صفوف
قتال و جدال از طرفین آراسته گشته سرکردگان نامدار قاجار
سواران خودرا در یمین و یسار بمقابلهٔ آن لشکر جرّار داشته و
معدودی از دلاوران غضنفرفرّ و بهادران اژدهادررا چرخچی مقرّر
و خود مانند بدر فی وسط النهار با سی‌صد سوار در قلب لشکر
15 قرار گرفتند شاه‌پسندخان سردار افاغنه از قلّت فوج قاجار و
کثرت اعوان خود بخود بالیده بی اندیشه از راه غرور شش هزار
سوار بر داشته از یك طرف جلوریز خودرا بر میمنه زده دلاوران
قاجار با وجود قلّت داد مردی و مردانگی میدادند سردار مذکور
باقیٔ لشکررا کس فرستاده باسب‌اندازیٔ میسره امر و تحریض
20 نمود آن جماعه بیکبار همگی از جای در آمده جلوریز بر میسره
تاخت آوردند از کثرت و غلبهٔ خصم دلاوران بیك جا قرار نگرفته

Z. 2. Oder بانقراوه ??

متفرّق گشتند لشکر افغان توسن جلادت‌را بتعاقب دلاوران مهمیز
زده بـه جست و خیز در آوردنـد حسن‌خان و عیسی‌خان‌را
از مشاهدهٔ این حال تاب نمانده نظر بکثرت اعدا و قلّت خود
نکرده مانند شعلهٔ سوزان خودرا بر قلب لشکر افغان زده بضرب
5 سیف آتش‌بار دمار از نهاد آن فرقهٔ جرّار بر آورده جمعی‌را طعمهٔ
شمشیر آبدار و برخی‌را بقید کمندآسا گرفتار ساخته باستمداد
جنود غیبی و لطیفهٔ لاریبی و سعی و تردّد نمایان دلاوران ظفرتوامان
نسیم فتح بر پرچم علم آن دو سردار ذی‌شأن وزیده بر لشکر افغان
ظفر یافته از ضرب دست یلان پای ثبات و قرار ابدالیان از جای
10 بدر رفته بی اختیار قرار بر فرار اختیار نموده مانند زاغ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ
مُنْتَشِرٌ متفرّق و توسن گریزرا بسمت لشکر احمدشاه کـه در
سبزوار بود مهمیز زده از پیش بدر رفتند متهوّران شجاعت‌پیشهٔ
قاجاریّه تا چهار فرسخ تعاقب نموده سر و اختر مه بیشمار و رکیب
بسیار از آن لشکر دلاوران ظفرشعار گرفته بمکان خود معاودت
15 نموده حقیقت روی‌دادرا بعرض محمّدحسن‌خان رسانیده منتظر
حکم مجدّدی بودند بقیّة السیف لشکر شکست‌خوردهٔ افغانان
با شاه‌پسندخان خودرا به نزد احمدشاه رسانیده تهوّر و جلادت
و خیرگئ خصم‌را بذروهٔ عرض رسانیدند شاه درّانی بتوهّم تعاقب
نمودن محمّدحسن‌خان بعد از این فتح نمایان مضطرب گشته

Z. 10. Ḳorân, Sûre 54, Vs. 7. Die Hs. hat falsch جواد.
Z. 13. رکیب, unsicher! Die Handschr. hat nur کیب (?).
Z. 15. Die Handschr. hat hier, wie öfters, falsch حسین.
Cf. fasc. I, p. ٢٨ zu Z. 9.
Z. 18. Handschr. بزروهٔ.

از سبزوار کوچیده روانـهٔ هرات گـردیده در ورود بشهر هرات
عبّاس‌قلی‌خان‌را طلبیده میخواست بقتل برساند شاه‌قلی‌خان وزیر
در صدد منع بـر آمده در ظـاهـر قتل اورا موقوف نموده بخوردن
قهوه اورا مسموم نمود چون حیات او باقی و در اجل تأخیر بود
حافظ حقیقی اورا نگاه داشته ضرری باو نرسید خان مسطور 5
دریافت ایـن مراتب کرده خودرا علیل بقلم داده بـرادر خودرا
بوساطت وزیر در نزد شاه درّانی گذاشته استدعای مرخّص بمشهد
مقدّس نمود بعد از ورود بارض اقدس چند روز توقّف نموده نیم
شبی از مشهد بر آمده خودرا بارض نیشاپور رسانیده بجمع‌آوریٔ
مردمان نزدیک و دور و تعمیر آن بلده پرداخته بدستور سابق 10
رایت شوکت و اقتدار افراشت شاه درّانی از هرات حرکت نموده
روانـهٔ قندهار و در ورود بـآن مکـان بتهیئة و سامان لشکر
پرداخته از ایلات و احشامات دور و نزدیک اینجاری و چریك
طلبیده بعد از خودسازی مجدّداً بسبب سرکشیٔ اهل بلوچستان
و نصیرخان حاکم آن بـلاد بسمت بلوچستان رایت اقتدار بر 15
افراشته امکنه و بلاد آنجارا عنفاً بتصرّف در آورده از آنجا علم
استقلال بطرف سنـد جلوه داده لشکررا بتاخت و تاز و نهیب
و غارت امر نمود میان‌غلام‌شاه صاحب‌اختیار آن ملك که اهالیٔ
آن ولایت اورا پیر و مرشد و پادشاه خود میدانستند از باب
استئمان در آمده زر معتدّ بهی داخل خزانهٔ آن شاه ذی‌جاه کرده 20
شرّ اورا از خود و بلاد و امکنهٔ متعلّقهٔ خود رفع نموده شاه

Z. 13. اینجاری cf. oben pag. ٨١ Anm. zu Z. 2.

مذکور از آنجا عطف عنان بجانب ملتان و دیره‌جات و بنگشات
نموده بعد از اطاعت اهالیٔ آن ملك خزانهٔ معقولی بدست آورده
اقتدار کلّی بهم رسانیده سان لشکررا دیده قریب به هشتاد هزار
سوار و پیاده بمعرض حساب در آمد از آنجا کوچ بر کوچ وارد
5 غزنین و بعزم تسخیر هندوستان رهگرایٔ کابل گردید بعد از
جنگ و جدال و تسلّط بآن ولایت و ناصرخان حاکم و
صوبه‌داران مملکت روانهٔ جلال‌آباد و از آنجا به پیشاور و اتك و
لاهور آمده آن سرزمین‌را بقیام خیام رنگین تزئین داده برفتن
دهلی که بشاه‌جهان‌آباد مشهور است مصمّم گشت

10 رفتن شاه درّانی سمت دهلی و شکست‌خوردن او و بی نیل مقصود برگشتن

شاه درّانی با محمّدتقی‌خان شیرازی و سایر سرکردگان افغان
کنگاش و مشورت کرده از لاهور با لشکر تا محصور بعزم تسخیر
ممالك هند بسمت سهرند روانه گردید و در آن اوان میمنوذشان
15 فرمان‌فرمائیٔ ممالك محروسهٔ هندوستان پادشاه جم‌جاه انجم‌سپاه
محمّدشاه غازی که از سلسلهٔ علیهٔ تیموریّه است در دار الخلافه
دهلی زینت‌بخش اورنگ سلطنت و جهانبانی بود که خبر حرکت
احمدشاه درّانی و لشکر افغان بذروهٔ عرض عاکفان جاه و جلال
خلافت رسید چون حضرت خلافت‌پناهی بسبب ناخوشیٔ مزاج
20 حسب التجویز حکمای حاذق بخوردن دوا اشتغال داشت امرای
قوی‌بنیان و خوانین عظیم‌الشأن و سرداران جلادت‌نشان که در
ظلّ لوای آسمان‌سای ابد بنیان بودند بحضور طلبیده بزبان



الهام بیان تدبیر دفع اشرار افغان‌را کرّةً بعد آخر از هر یک
پرسید نوّاب وزیر الممالك قمرالدین‌خان تورانی و نوّاب ابوالمنصورخان
مشهور بصفدرجنگ ایرانی همشیره‌زادهٔ سعادت‌خان مشهور به برهان
الملك که در آن وقت بمیرآتشی که عبارت از توپچی‌باشی است
5 مقرّر بود و خوانین و امرا و منصبداران و سرکردگان دیگر که
بعزم آستان‌بوسی رسیده بودند بعضی که ضرب‌دست دلاوران و
تهوّر و جلادت یلان ایرانی‌را دیده و شنیده و میدانستند و
بسبب ناخوشیٔ مزاج پادشاه که از رفتن این سفر متعذّر و مقابل
شدن سپاه آرام‌طلب هندوستان بدون وجود پادشاه ثریّامکان
10 با جماعهٔ افغان حکم بستن راه سیلاب بخس و خاشاك دارد
جواب‌را برایٔ صایب پادشاه گذاشته مهر سکوت بر لب نهاده
خاموش ماندند خوانین دیگر که همیشه بتوسن غرور سوار و
برق شمشیر جان‌سوز شیرشکار آن نامداران ایرانی‌را در روز مصاف
ندیده بودند فتح‌را بکثرت لشکر و شکست‌را [به] قلّت عسکر تصوّر
15 نموده متهوّرانه یکی از خوانین هندوستان (?) پایش گذاشته بعرض
رسانید که احمد ابدالی در کدام شمار و قطار میباشد که جهان‌پناه
در باب دفع او این همه تکرار میفرمایند بهر یک از غلامان و
فدویان جان‌نثار ارشاد و حکم فرمایند رفته لشکر اورا مقتول و

Z. 1. Die Handschrift hat: کره بعد اخری. Zu der hier vorgeschlagenen Lesung vgl. Zenkers Lexicon unter کرّة: کرّةً بعد کرّة «einmal nach dem andern, oftmals».

Z. 14. Die Handschr. hat بکثرت و لشکر.

احمدرا دست و پا بسته و پالهنک بگردن انداخته کشان کشان
بدرگاه آسمان‌جاه حاضر خواهد ساخت نظر باین گفتگو امرای
دیگر هم هر یک سخن گفتند حضرت خلافت‌پناهی شاهزادهٔ والاگهر
احمدشاه باین سفر مأمور و وزیر الممالک که قریب سی هزار سوار
از تورانی و هندوستانی و کابلی در تحت اختیار داشت و نوّاب
صفدرجنگ ابوالمنصورخان که دوازده هزار سوار از دلاوران ایرانی و
بیست و پنج هزار سوار هندوستانی و سایر فرق ملازم همراه او
بود و سرداران دیگر که هر یک صاحب ده هزار و پانزده هزار
سوار بودند و با راجه‌اسری‌سنگه هندوی راجپوت که مالک
پنجاه هزار سوار راجپوتیّه و صاحب‌شمشیرتر از جمیع فرقهٔ
سپاه هندوستان بود سرداران مسلمان و هندو که ذکر همه بطول
میانجامد همرا بجنگ شاه درّانی با جمعیّت خود مأمور و شاهزاده‌را
بسپید صلابت‌خان ایرانی که از امرای معتبر و نسبت خویشی
بپادشاه داشت سپرده مرخّص فرمود خوانین عظیم‌الشأن از
پادشاه دارانشان رخصت یافته در رکاب شاهزادهٔ سکندرشأن با
زیاده بر دو صد هزار سوار و دو هزار ضرب توپ دوردم بکوکبهٔ
دارا و جم از شهر دهلی بر آمده رایت نصرت‌توأم‌را بسمت سهرند
جلوه‌گر گردانیده با خدم و حشم رهنورد مقصد گردیدند
قمرالدین‌خان وزیر الممالک خزانه و حرم و اسباب زیادتی‌را با یک
نفر [از] خواجهای معتبر خود بسهرند فرستاد که در قلعهٔ سهرند
بوده از ضرر محفوظ باشند و خواجهٔ مذکوررا با هزار سوار و
پیاده بپاسبانی و حفاظت امر نمود شاه درّانی از روز حرکت از
لاهور بجمیع سرداران خود قدغن نموده بود که هر کس از مردم

هندوستانی‌را در لشکر یا صحرا به بینید اورا بقتل رسانید که خبر
لشکر افغان بمردمان هندوستان نرسد چنانچه هرکارهای وزیر
و خوانین که برای تحقیق خبر میامدند بقتل رسیده کسی
بر نمیگشت نوّاب ابوالمنصورخان دریافت این مراتب کرده ده نفر
سوار از جوانان ایرانی‌را طلبیده برفتن سهرند مأمور و بخواجه
که مستحفظ خزانه و حرم قمرالدین‌خان بود نوشته فرستاد که
اگر از آمدن احمدشاه و لشکر افغان بآنجا خبری رسیده باشد
اطّلاع دهد و فوج پادشاهی کوچیده از راه ماچهیواره روانه و بیک
منزلیٔ سهرند وارد و آن سرزمین مضرب خیام فلک‌احتشام گردید
فرستادگان نوّاب ابوالمنصورخان که بجهت خبر رفته بودند بسهرند
رسیده قلعه‌را محفوظ و خواجهٔ قمرالدین‌خان‌را بحفاظت و حراست
مستعدّ دیده نوشته‌را باو داده زبانی هم مستفسر احوال گشتند
بعد از اطّلاع بر مضمون خواجهٔ مزبور عریضهٔ متضمّن اینکه تا
حال از آمدن ابدالی هیچ خبری نرسیده است هر وقت خبر
برسد بعرض میرساند نوشته بفرستادگان تسلیم نموده و خود با
مردمان در بروج قلعه بخدمت مأموره پرداخت فرستادگان شب
از قلعه بر آمده در بیرون حصار بانتظار صبح بفاصلهٔ یک کروه
ماندند در برآمدن آفتاب صدای زنبورک بگوش ایشان رسیده
متفحّص شده قراولان لشکر ابدالی‌را بنظر در آوردند که مانند
شیر گرسنه که جویای شکار باشد بهر طرف تک و پوی مینمودند
لحه در آنجا توقّف نمودند که حقیقت‌را خوب در یافته روانهٔ
مقصد گردند که رایات جاه و جلال افغانی نمودار و پیش‌روی
سواری احمدشاه درّانی زنبورکچیان زحل‌نشان سوار اشتران و

شلیك کنان بدأب و قانون شاهان در کمال جرأت و شأن نزدیکیٔ
سهرند آمده فوجی‌را بیورش قلعه مأمور ساخت دلاوران
ابوالمنصورخانی خودرا بگوشه کشیده ملاحظه میکردند که فوج
مأمور یورش بیکبار تکاورانگیز گشته خودرا بدروازهٔ قلعه رسانیده
دروازه‌را بزور بازوی دلاوری شکسته داخل قلعه و بروج‌را به
تصرّف آورده به نهیب و غارت اهل قلعه دست تعدّی کشوده
خزانه و حرم و سرانجام قمرالدین‌خان‌را متصرّف شده و خانهای
کاهیٔ رعایارا از اندرون تا بیرون آتش زده جمعی از مردمان قتیل
سیف و سنان و بسیاری از نسوان بقید اسار در آمده بستهٔ
کمند فتراك دلاوران افغان گردیدند فرستادگان ابوالمنصورخان
بعد از وقوع این مقدّمه بر گشته حقیقت‌را آنچه دیده بودند
بعرض رسانیدند نوّاب ابوالمنصورخان از استماع تسلّط افغان بر
قلعهٔ سهرند و قتل و غارت و بتصرّف‌آوردن خزانه و حرم نوّاب
قمرالدین‌خان بسیار ناخوش شده آورندگان آنچه دیده بودند
بعرض وزیر الممالك رسانیدند وزیر الممالك از شنیدن این مقال
رورا بر هم کشیده گفت این سخنان کذب محض است هنوز
آمدن ابدالی به تحقیق نه پیوسته است نوّاب ابوالمنصورخان
چرا این قدر بی استقلال گردیده است که چنین سخنان
دروغ‌را باور مینماید هرکارهای ما زیاده از صد نفر برای تحقیق
آمدن رفته اند تا حال یك نفر از آنها بر نگشته و اگر حرکت
او اصلی میداشت هرکارها بتواتر خبر میرسانیدند نوّاب
ابوالمنصورخان از استماع این خبر مزخرفات بر هم شده پیغام داد
که نوّاب وزیر الممالك که منتظر خبرهای دروغ هرکارها میباشند

و خبر راست و واقعی‌را حمل بر کذب میفرمایند معلوم میشود
که حقیقت اسپان تازی‌نژاد هامون نورد و جلادت دلاوران
شیرافکن ایرانی از خاطر شریف محو شده است اگرچه دیده
اند گویا شنیده اند از اینجا تا سهرند ده دوازده کوس بیش
نیست تحقیق‌فرمودن چنین دروغی لازم است نوّاب وزیر چند
نفر هرکاره‌را برای رسانیدن خبر باستعجال روانهٔ سهرند نمود
احمدشاه درّانی بعد از قتل و غارت قلعهٔ سهرند بونه و اغراق
خودرا بحصار شالامار با سنگین بار لشکر فرستاده و چهار هزار
سوار برای محافظت در آنجا مقرّر و خود از راه لودیانه بسمت
شاه‌جهان‌آباد که شارع علّم است بدأب و قانون شاهانه روانه
گردیده و فوج پادشاهی و سرداران از راه ماچهیواره آمده با یکدیگر
ملاقات نشد فرستادهٔ نوّاب وزیر الممالك که بجهت تحقیق خبر
بسهرند رفته بود بر گردیده حقیقت قتل و غارت و سایر
مراتب‌را که دیده و شنیده بود با خبر رفتن شاه درّانی بسمت
شاه‌جهان‌آباد عرض نموده همگی امرا و سرداران و لشکریان
هندوستان از رفتن افغان بدهلی مضطرب و بی استقلال شده
نزدیک بود که بدون جنگ و جدال متفرّق شوند نوّاب
ابوالمنصورخان سرداران لشکر هندوستان‌را دل‌آسا نموده با نوّاب
وزیر الممالك مشورت و رفتن بسمت دهلی بتعاقب شاه درّانی بصلاح
اقرب دانسته از همان مکان امرا و لشکریان‌را مأمور بکوچ و الویهٔ
شیرپیکر آسمان‌سای‌را از عقب شاه افغان شقّه‌کشا و بجانب

Z. 4. Die Handschr. hat نشنیده.
Z. 21. Die Handschr. schreibt سقدکشا.

شاه‌جهان‌آباد مرحله‌پیما گردیدند شاه درّانی هم خبر جنون مسعودرا
شنیده فسخ رفتن دهلی نموده عطف عنان بطرف پامعسکر
پادشاه هندوستان کرده از آمد و رفت فریقین تلاقیٔ عسکرین
در سه فرسخیٔ سهرند اتّفاق افتاد طرفین بساختن مورچل که
5 عبارت از سنگر است پرداخته سرداران لشکر پادشاه هند سنگرهای
مستحکم در اطراف خود ساخته و توپهای ثعبان‌دم صف‌شکن‌را
محاذیٔ لشکر خصم چیده بصدای غرش توپ حلقه‌کوب در جنگ
گشتند توپچیان لشکر افغانی که هفت عرّاده توپ کوچك جلو
همراه داشتند باب صلح‌را بسته دیده بسرگوشیٔ فتیله [و]ماشه
10 عقدهٔ دل توپ‌را کشوده بهر گلوله پیام تازه بگوش هوش دلاوران
هندوستان رسانیده جمعی از انسان و حیوان‌را بسفر آخرت
میفرستادند چند روز بهمین عنوان گذشت نوّاب ابوالمنصورخان
که در طرف دست راست با دلاوران ایرانی قیام داشت بخدمت
نوّاب وزیر الممالك پیغام فرستاد که با این همه سرانجام و کثرت
15 لشکر خون‌آشام در سنگر خودرا محافظت نمودن باعث دلیریٔ
خصم و خوف غازیان و امتداد ایّام زیاده سبب پریشانیٔ دلیران
است قراولان و یکه‌تازان شاه افغان از چهار طرف بستن طرق
مأمور و مشغول اند که اذوقه به لشکر پادشاهی نیمرسد از خوف
دلاوران افغان احدی‌را محال نیست که از سنگرها بیرون تواند
20 گذاشت در این صورت صلاح در آن است که دلیران و بهادران
با نام و ننگ‌را بطرح‌ریزیٔ جنگ مأمور و خود معاون آنها

Z. 14. Hs.: باین.

باشند و در این امر تأخیر نفرمایند نوّاب معزّ الیه که از ترس
گلولهٔ توپ ته‌خانه بجهت خود از حفاران کننده و در انجا
مقیم بود این پیغام‌را شنیده جواب داد که نوّاب ابوالمنصورخان
چرا این همه جلدی مینماید در این امورات تأمّل و تدبیری
5 باید نوّاب برهان‌الملك بسبب جلدی که از او بظهور رسید
پادشاهی‌را بر باد داد لشکر ابدالی‌را با توپخانهٔ پادشاهی و کثرت
افواج قاهرهٔ سلطانی مجال ستیز نیست بلکه در کار گریز اند ما
بالهاجات نوشته ایم که دزدان خودرا بفرستند که اسپهای لشکر
ابدالی‌را تماماً دزدیده که آنهارا پای گریختن نباشد آن وقت
10 دلاوران همگی‌را بقتل خواهند رسانید که یک نفر از آنها زنده
بدر نرود نوّاب ابوالمنصورخان از شنیدن این لاطائلات بفرستادهٔ
وزیر الممالك بدرشتی جواب داد که بندگان نوّاب وزیر خوب
تدبیر کرده اند هر چند زودتر بوقوع آید بهتر است و ضربدست
یلان افغانی و تهوّر دلاوران درّانی در این زودی ضیابخش دیدهٔ
15 تدبیر سپاه هندوستانی خواهد شد القصّه تا ده دوازده روز بهمین
گفتگوها گذاشت و در توپ‌اندازی روز بآخر میرسید روز دیگر
که هندوی تیره‌روی شب از انجم کوکب سنگ فتنه‌را از دهن
فرو ریخت و آفتاب زردگوش از افق تیغ کشیده بدامن چرخ
نیلی آویخت آن دو دریای لشکر از سنگرها بر آمده در برابر
20 یکدیگر صف قتال و جدال آراسته راجه‌اسری‌سنگه راجپوت
که سردار پنجاه هزار سوار و رستم و زال‌را بخاطر نمیاورد بخدمت
نوّاب ابوالمنصورخان پیغام نمود که بیست من زعفران امروز مارا
ضرور است که جامهای خودرا بآن رنگ کرده دامنهارا بر

یکدیگر بسته بمیدان میرویم و خاك در کاسهٔ سر دشمن کرده
تا یك نفر از ما که راجپوتیه ایم زنده است از میدان بر
نخواهیم گشت حقیقت این مقال آن است که جماعهٔ مذکوره‌را
ضابطهٔ چنان است که در روز جنگ جامهای خودرا رنگ
5 کرده دامنهارا بر یکدیگر بسته قتیل معرکهٔ مرده‌رنگی گشته بر
نمیگردند و باصطلاح آن فرقه لباس زرد که [در] روز جنگ میپوشند
کیسریه‌بانه مینامند که باین جهت درخواست نموده که فرقهٔ
ایرانی که در خدمت میباشند بهمه حکم بفرمایند که علامتی
یا نشانی در کلاه خود نصب نمایند که ایشان از افغان شناخته
10 شوند که از دلاوران راجپوتیه ضرری بآنها نرسد و شرط کرده
اند که از لشکر افغان احدی‌را زنده نگذارند مبادا در آن
وقت نشناخته بخیال لشکر افغان از راجپوتیه ضرری بمردمان
ایرانی برسد نوّاب والاجاه چون از حقیقت احوال و خودستائی
و کذب و لاف مردمان هندوستان واقف بود تبسّم نموده جواب
15 داد که اگر پیشتر درخواست زعفران میکردند از بلاد ایران و
جاهای دیگر میطلبیدیم الحال این همه زعفران وجود ندارد
فکر دیگر بکنند شاه درّانی بعد از صف‌آرائی توپچیان خودرا

Z. 7. کیسریبانه; Hindî केसरियाबाना «saffron coloured, dressed in yellow».

Z. 7. Die Worte که باین جهت الخ knüpfen an die Worte vor der Parenthese, die mit حقیقت این مقال beginnt, wieder an, und geben den weiteren Inhalt des پیغام an; aber nunmehr in der bei Emin nicht seltenen oratio obliqua in der dritten Person. Derartig nachlässiger Satzbau findet sich bei E. recht häufig.

بتوپ‌اندازی امر و از این طرف نوّاب ابوالمنصورخان با جمعیّت
دلاوران ایرانی و باقیٔ سپاه خود از فرقهٔ هندوستانی در دست
راست قرار گرفته و میرمنو ولد قمرالدین‌خان با سپاه تورانی و
سایر فرق از ملازمان تحت اختیار خود در دست چپ و شاه‌زادهٔ
5 عظیم‌الشأن با امیران و خوانین و سیّد صلابت‌خان و دلاورخان
با صلابت هندوستان و سپاه بی‌پایان پادشاهی در قلب لشکر
بکشودن شقّهای علم اژدهاپیکر که با چرخ اخضر برابری میکرد
مانند اسکندر محسود چشم خصم گردیده و سایر سرکردگان و
خوانین در عقب قول شاه‌زادهٔ والاگهر مستعدّ حرب و قتال و
10 محرّك ضابطه و قانون جدال میبودند ابتداءً گلولهٔ توپ بعزم
چرخچی‌گری قدم در میدان رزم گذاشته بصدای رعدآسا
تزلزل در ارکان خصم بی پروا افکنده دودلی خالی کرد شاه درّانی
محمّدتقی‌خان شیرازی‌را با سه هزار نفر سوار قزلباش ایرانی در
مقابل میرمنو که عدّت لشکرش بسی هزار نفر سوار میرسید
15 [مقرّر] داشته و محاذیٔ قول شاه‌زاده فوجی‌را مانند کوه آهنی مأمور
بصف‌بندی و خود با دلاوران یکه‌تاز جرّار افغان با جمعیّت
سی هزار سوار رو بروی ابوالمنصورخان آمده زنبورکچی‌باشی‌را امر
نمود که شتران زنبورك که هفتصد نفر بودند پیش روی نوّاب

Z. 14. Die Handschr. hat عدت لشکرش‌را; doch ist unter dem Worte میرسید radiert!

Z. 14. Die Handschr. hat میرسید و داشته; das erste dieser Worte, sowie و sind auf einer radierten Stelle geschrieben. Am einfachsten wird der Text durch das ergänzte مقرّر zu reconstruieren sein.

صفدرجنگ زانوی آنهارا بسته طرح جنگ اندازند نوّاب قمرالدین‌خان وزیر الممالك که بجهت حفظ گلولهٔ توپ مستور خانهٔ خمول و مترصّد گرفتاریٔ شاه درّانی گناهی مشغول قیام و اگر از راه سهو در سجود بود گمانا صورت فنای خودرا در آینهٔ ضمیر مجسّم دیده پیش از دخول وقت پیغمبر خوابگاه پرداخته منتظر امر قضا میبود که گلوله از گلوی توپ لشکر افغان خیره‌سر بامر فرمان‌فرمائیٔ قدر بر آمده مانند دود بر سپهر اخضر عروج و ببال امتیاز در پرواز آمد چون حضرت وزارت‌پناه بجهت ملاقات چشم بر راه قضا بود بقوّت کمند جاذ به شوق مسارعت نموده اورا به نزد خود طلبیده بطرف خود کشید از ملاحظهٔ این دلسوزی گلوله با سر پر شوق بملاقات وزیر عدیم‌النظیر که در پرواز بود بیك چشم‌برهم‌زدن آن راه دوررا طیّ کرده مانند مصیبت‌زدگان سر برهنه و نالان و بزبان بیزبانی از پیر و جوان جویای مکان وزیر الممالك هندوستان و پرسان پرسان برق‌سان خودرا نزدیك ته‌خانهٔ آن عالی‌مکان رسانیده ارادهٔ دخول داشت که دیوار مقابل ته‌خانه که بسرکوبیٔ بلندپرواز آن قباحت‌انجام در آن ایّام صورت اختتام یافته بود سدّ راه و منع دخول گشته سر پر شور اورا ببغل گرفته بسبب بلندپروازی (؟)سحابتی که کرده بود بر زمینش زد آن مرحله‌پیما از بدسلوکیٔ حریف پا در هوا سر خورده از خجالت بر زمین فرو رفت و به شوق قدم‌بوس حضرت آصف‌جاه جستن کرده در ته‌خانه ملاقات نموده بغل‌گیر و وزیر بی تدبیررا روانهٔ دیار نیستی و خودرا بدست لشکریان اسیر گردانید لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ

Z. 22. Ḳorân, Sûre 18, Vs. 37 (Ungenau!).

مصرع تا چرخ سفله بود خطای چنین نکرد

قضا شخصیست پنج انگشت دارد
چو خواهد از کسی کامی بر آید
دو بر چشمش نهد آنکه دو بر گوش
یکی بر لب نهد گوید که خاموش

و از ابیات مشهوره است

چو تیره شود مردرا روزگار همان کش کند کو نیاید بکار

غرض در حین گیر و دار خبر قتل وزیر الممالك انتشار یافت دلاوران محمّدتقی‌خان شیرازی از طرف دست چپ بسمت میرمنو حمله‌ور گردیده بحملات نمایان آن گروه قوی‌بنیان‌را از جا کنده تا به نزدیکیٔ سنگر جمعیٔ کثیررا طعمهٔ شمشیر آبدار و رمح آتش‌بار نموده راجه‌ایسری‌سنگه راجپوت‌را تاب نمانده خود با تمام فرقهٔ راجپوتیّه که عدّت آنها از سی هزار متجاوز بود که بعزم بر نگشتن از میدان کین دامن جامه‌های خودرا رنگین و بیکدیگر بسته بودند پای جلادت در کمال تمکین بمیدان رزم گذاشته دلیرانه با بهادران در آویختند شاه درّانی فرقه از دلاوران افغانی‌را بکومك غضنفرنژادان مأمور نمود تا رسیدن کومك بدلاوران محمّدتقی‌خان هزبران معرکهٔ نبرد بتوفیق خالق فشرد متهوّرانه آن گروه تبهٔ روزگاررا ببارقهٔ تیغ ابدار و سیف آتش‌بار و نوك سنان افعی‌مدار از پیش بر داشته

Z. 19. Die Handschr. hat فسرد. Mir scheint فشرد das zu erwartende, doch kann ich den Singular der Verbform nicht gut erklären. والله اعلم!

بسیاری از آن کافران‌را روانهٔ دار البوار نموده یکه‌تازان افغان هم
از یك طرف بقتل آن فرقهٔ مترش بدکیش کوتاهی نکرده بضرب
پلارك افغانی تشویش در ارکان وجود آن غدّاران عاقبت‌ناندیش
انداخته دلهای آنهارا ریش ساخته در اسفل السافلین با یزید
5 لعین همدوش گردانیدند بقیّة السیف که بشرط برنگشتن از
میدان رزم در بزم گفتگو کرده بودند پای ثبات و قرار ایشان‌را
از ضربدست دلاوران از پیش بدر رفته مانند ماده‌شغالان از
حملات شیران گریزان شده جمعیٔ خودرا بسنگر منو انداخته و
فرقهٔ قول شاهزاده گردیدند دلاوران نصرت‌نشان هم از تعاقب
10 دست بر نداشته داخل سنگر میرمنو بطمع خدمت وزارت پای
جلادت افشرده کرّ و فرّی بعمل آورده دانست که بجز زیان و
دادن نقد جان در آن میدان سود تصوّری امکان ندارد پای
تهوّررا بعقب گذاشته پس نشست بهادران محمّدتقی‌خانی و
فرستادگان شاه درّانی که سنگررا از خصم خالی دیدند به
15 نهیب و غارت دست تعدّی کشوده چهکرها که مملوّ از بان
بود از رسیدن شراری از اخگر بیکبار آتش گرفته چندین هزار
بان در آن مکان بجولان در آمده از آتش او باروت توپخانه هم
شعله‌ور گشته زیاده بر هزار نفر از غازیان ایرانی و افغان‌را
سوخته دلاوران ایرانی بشهدای کربلا ملحق و شجاعت‌پناهان
20 افغانی بخدمت خلیفهٔ اوّل و ثانی شتافته فیض‌یاب نهانی گشتند
شاهزادهٔ دارانشان از خون‌ریزیٔ بهادران مخوف و هراسان شده با

Z. 15, hind. چهکڑا «a kind of carriage, a cart, car». Die Hs. schreibt, wie fast immer bei auslautendem ه: چهکرها.

جمعیّت خود و سرکردگان دیگر که از غیوری هل سنّ مبارزی‌را
فراموش کرده صرت‌زدگان معرکهٔ سیف و سنان بودند شتابان خودرا
بابوالمنصورخان رسانیده زبان طعن بر گریختگان و مقتولان
کشودند و جمعیٔ کثیر از لشکر پادشاهی با سرکردگان خود از
5 هند و مسلمان تکاور گریزرا مهمیز زده بجانب شاه‌جهان‌آباد
بجست و خیز در آورده که تا دهلی عنان توسن فراررا نکشیدند
شاه درّانی با جمعیّت خود که در مقابل ابوالمنصورخان صفدرجنگ
بود زنبورکچیان‌را بشلیك امر و خود با جمعیّت مهیّا و مستعدّ
حرب استاد زنبورکچیان شتران زنبورك‌را پیش دوانیده مکان
10 بلندی‌را که مدّ نظر کرده بودند گرفته شتران‌را خوابانیده
زانوهای آنهارا بسته بشلیك زنبورك و صدای کرنا غلغله بساکنان
غبرا افکندند نوّاب شجاعت‌مآب بهادران و یلان ایرانی‌را تحریك
حرب و جماعهٔ هندوستانی در این تصوّر محال منع و خود بر
حوصلهٔ فیل سوار گردید غضنفرنژادان ایرانی دست شجاعت از
15 آستین جلادت بر آورده قریب یک هزار و هفت صد سوار از
خانهٔ زین خودرا بر زمین گرفته دامن یلی بر کمر پردلی استوار
و جزایرهای اژدرهان آتشباررا بر سردست قرار داده بیك
شلیك دود از نهاد زنبورکچیان بر آورده اکثری‌را هدف گلولهٔ
جزایر نموده شلیك کنان داخل شتران زنبورك گشته ما بقی
20 زنبورکچیان از شرّ گلولهٔ جزایر تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند

Z. 6. فرار notwendig statt des قرار der Hs.
Z. 15. Die Hs. hat hier, wie öfters هفصد geschrieben.
Z. 17. Die Hs. hat ده statt داده verschrieben.

دلاوران هفت صد نفر شتر زنبورک‌را بتصرّف آورده بار بتورک بلشکر
خود فرستاده پای جلادت‌را پیشتر گذاشتند شاه درّانی از وقوع
این مقدّمه لشکر افغان‌را بیورش امر نمود بهادران افغان با
شمشیرهای آخته جلوریز حمله‌ور گردیدند ایرانیان بضرب گلولهٔ
5 جزایر و توپچیان بخالی‌کردن توپهای پی در پی شکست در ارکان
وجود آن لشکر انداخته بسیاری‌را از دلاوران افغان بیباک بخاک
هلاک انداخته بسرای سهمناک آخرت فرستادند بقیّة السیف تاب
مقاومت نیاورده بی نیل مقصود بر گشتند از طلوع صبح تا
بوقت مغرب نیران قتال و جدال اشتعال داشت تا آنکه سپاه
10 شام پردهٔ ظلام بر رخ چرخ نیلی‌فام کشید ابوالمنصورخان از
همان مکان پیشتر نرفته دلاوران پیش‌جنگ‌را هم بماندن مکانی
که بودند امر فرمود شاه درّانی شباشب بسهرند رفته از آنجا
بشالامار و اسباب و بنه و اغراق‌را که در حصار شالامار گذاشته
بود از خوف تعاقب بهادران لشکر ابوالمنصورخان حمل دوابّ
15 نموده عطف عنان بجانب قندهار نمود و در بین راه خبر سرکشی
و طغیان لقمان‌خان برادرزاده‌اش که در قندهار به نیابت خود
مقرّر کرده بود سامعه‌افروز او گردید تبیین این مقال آنکه
روزیکه شاه درّانی بعزم تسخیر هندوستان علم استقلال بر افراشته
روانه میشد لقمان‌خان برادرزادهٔ خودرا به نیابت مقرّر و در
20 قندهار اورا دخیل امورات نموده بر مسند فرمان‌فرمائی متمکّن
گردانیده خود رهگرای مقصد گردید بعد چندی که داخل خاک

Z. 12. Hs.: در آنجا.

هندوستان شده از محلّ اختیار خود دور افتاده متجنده و اوباش
بعضیٔ ایلات که در بیغولهای کمنامی خزیده و مترصّد فرصت
بودند و در نزد لقمان‌خان مذکور جمع شده دخل کلّی در
مزاج او بهم رسانیده اورا بخودسری اغوا نمودند خان موصوف
5 هم که از مدّتها در دل نزد این مدّعا میباخت مکنون ضمیر
خودرا بروز داده باغوای عوامّ کالانعام لوای خودرای‌را بعزل عمّال
و صاحب‌کاران شاه درّانی افراشته جمعی‌را بیابان‌گرد وادیٔ
حیرانی و متجنده‌را دخیل امور سلطانی کرده سرگرم ساغر بادهٔ
نخوت و غرور و بخواهش خود و منافیٔ رایٔ شاه درّانی برتق و
10 فتق امور میپرداخت و از این مراتب بخبر

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند
نه هر که آئینه سازد سکندری داند
نه هر که طرف کلّه کج شکست و راست نشست
سپاه‌داری و آئین و سروری داند

15 این خبر در دو منزلیٔ سهرند که بجانب قندهار بشاه درّانی
رسید باستعجال با لشکر متوجّه قندهار گردید مفسدان
هنگامه‌طلب و اوباشان شرارت‌مشرب بمجرّد استماع از انصراف
شاه درّانی در همان شب متفرّق گردیده باوطان خود رفتند
لقمان‌خان از قرار معاونان مأیوس گشته دست استثمان بدامن
20 اعانت سرکردگانیکه با او بظاهر دم از وفاق میزدند زده جواب
بجز نفاق چیزی دست‌یاب نگردیده بالضرورت از سرمستیٔ غفلت

Z. 1. Oder مستجنده? Ich kann das Wort nicht nachweisen; die Bedeutung ist ziemlich klar. Ebenso Z. 8.

هشیار گشته دانست که این کار از قلّت اعوان بی نلم و نشان
بدون تقدیر و خواهش خالق انس و جان بی بنیان بجز
دادن نقد جان خلاصی امکان ندارد و مضطرب گردیده بذیل
استشفاع اعتصام نموده شفیعان برای عفو جرائم بدرگاه شاه
افغان فرستاده چون طایفهٔ سدوزه‌را ضابطه و قراردادی هست
که از ذات خود صاحب تقصیررا خود بقتل نمیرسانند شاه
درّانی خان سرمست بادهٔ غروررا طلبیده از نیابت خلع و بحبس
نظر نگاه داشته در ظاهر از او بازخواست نکرد بعد از دو
سه روز در خفیّه اورا بیکی از دلاوران ایرانی داده در شب
بقصاص رسانید

در بیان احوال حضرت شاهرخ‌شاه و اهل خراسان و بقتل رسیدن فریدون‌خان غلام در آن ایّام

در آوانیکه لشکر احمدشاه درّانی از فوج قاجاریّهٔ محمّدحسن‌خان
شکست خورده وارد سبزوار و از آنجا شاه درّانی بعزم سفر قندهار
کمیت گریزرا جولان داده وارد هرات و نورمحمّد افغان‌را که
بخدمت نیابت سلطنه در مشهد مقدّس در خدمت حضرت
شاهرخی مقرّر کرده بود از مشهد طلبیده و امیرخان قرای
که از ایل برلاسیّهٔ خراسان و محلّ سکنای او دولت‌آباد بود
نظر بخدمات شایسته که سابق از او نسبت بشاه درّانی بعمل
آمده اورا برتبهٔ سرداریٔ خراسان ممتاز و محوّلات و اطراف

مشهد مقدّس‌را هم باو سپرده و خود با لشکر افغان بسمت
قندهار روانه گردید حضرت شاهرخی بعد از رفتن نورمحمّد
افغان فریدون‌خان غلام سرکار خودرا بنیابت خود مقرّر و
نظام‌بخش امور سلطنت گردانید خان موصوف حسب الحکم
بخدمت مذکوره قیام و اقدام مینمود امیرخان قرای که از
نفاق سرداران خراسان مطّلع و حضرت شاهی‌را عاجز و بی معاون
و ارض فیض‌بنیان‌را از وجود دلاوران خالی دید بطمع تسخیر
مشهد مقدّس زیارت روضهٔ رضویه‌را بهانه کرده با جمعی از
همراهیان خود فرقهٔ افغان درّانی از محلّ سکنای خود حرکت و
بجانب ارض اقدس روانه و در ورود بدر دروازه بآن حضرت شاهی
با مردمان همراهی داخل شهر و به نحویکه با مردمان خود تمهید
نموده بود دروازه‌هارا باختیار خود آورده جمعی‌را هم بر سر
بروج فرستاده سه چهار برج‌را در اختیار آوردند از تصرّف‌نمودن
دروازه و چند برج و عدم لشکر در شهر استیلای خودرا در
ارض اقدس یقیناً تصوّر نموده بنابر بی‌اعتدالیٔ گذاشته بر
مردمان شهر دست‌اندازی نمود از این حرکت حضرت شاهرخی‌را
غضب مستولی شده میرحسین‌خان افشار واحدالعین و
فریدون‌خان نایب السلطنه‌را باخراج خان موصوف و همراهیان او
مقرّر فرمود حسب الحکم خوانین با جماعهٔ غلامان و چند نفر
از فرقهٔ افشاریّه با تیغهای آخته از دروازهٔ چهار باغ بر آمده در

Z. 10. Die Worte بآن حضرت شاهی scheinen nicht hierher zu passen.
Z. 15. یقیناً. In der Handschrift unpunctiert.

میان خیابان هر کس از جماعهٔ افغان‌را دیدند بقتل رسانیدند
و فرقهٔ قرائی‌را بگرفتن اسپ و سلاح قناعت کرده دستگیر
مینمودند و مردمان شهر هم جمعیّت نموده بروج و دروازه‌را از
کسان امیرخان عنفاً بضرب شمشیر و چماق استرداد نموده از
شهر بیرون کردند خان موصوف بی نیل مقصود بسمت دولت‌آباد
محلّ سکنای خود فرار و فریدون‌خان بدستور دخیل امورات
کلّی و جزئی حضرت شاهرخی و با مردمان شهر رویهٔ سلوک‌را
مرعی داشت شاهزادگان عالی‌مکان نصرالله‌میرزا و نادرمیرزا که خلفان
حضرت شاهرخ‌شاه و در صغر سنّ بامر تدریس مشغول و در
امورات کلّی و جزئی بموجب حکم شاهی باسترضای فریدون‌خان
روزگار میگذرانیدند بعد چندی که برادران‌را این مراتب بخاطر
عالی گران و بطبع غیور ناموافق بود با یکدیگر باب مشاورت
کشاده باستصواب یکدیگر بقتل فریدون مصمّم و چند نفر از
غلامان‌را هم در این امر با خود متّفق و همداستان کردند روز
دیگر غلامان‌را مکمّل و مصلح در کناری مابین دلاوران خلوت
و حرم‌سرا بصورت اخفاً وا داشته از جانب حضرت شاهرخی
کس بطلب او فرستادند و حضرت شاهی‌را اکثر اوقات محلّ نشیمن
در مکان شاهزادگان .و برای امورات مخفیهٔ ضروریّه فریدون‌خان‌را
بهمان جا متفرّد طلب داشته احکام ضروریّه‌را باو میفرمود خان
موصوف بهمین خیال بخاطرجمعیٔ تمام با دو سه نفر از آدمان خود
روانهٔ دربار حضرت شاهرخی و در ورود بآن مکان نصرالله‌میرزا با
غلامان بر او تاخته همان وقت بدون تأمّل بقتلش رسانید فرقهٔ
غلامان گرجیّه و غیره که خان مقتول‌را که سردار و بزرگ خود

میدانستند از قیل و قال مردمان قتل اورا باور نکرده بخیال
حبس او افتاده همگی جمعیّت نموده بارادهٔ اورا از حبس بر
ارند مستعدّ حرب گردیدند بعد از تحقیق که قتل خان
مذکور معلوم ایشان گردید جمعیّت آنها از یکدیگر پاشید
هر یک بمکان خود رفتند خواجگان که در حرم آمد و شد
داشتند ماجرای قتل فریدون‌خان‌را بحضرت شاهرخی عرض و از
حقیقت جمعیّت غلامان آگاه گردانیدند حضرت شاهی در
کمال غضب از حرم‌سرا بر آمده با وجود بیچشمی نصرالله‌میرزارا
چشمنمائی معقول کرده و یک نفر از غلامان قاتل فریدون‌خان‌را
بروز خود نشانیده چشمهای اورا کنده داخل حرم‌سرا گردید
نصرالله‌میرزا بعد از این مقدّمه خود متوجّه امورات گردیده
بدون شرکت غیر بنیابت پدر بزرگوار برتق و فتق معاملات
میپرداخت چون حضرت شاهی‌را با نادرمیرزا محبّت بیش از
نصرالله‌میرزا بود مکنون ضمیرش این بود که نادرمیرزارا دخیل
امورات سلطنت گرداند لیکن بسبب تهوّر و جلادت نصرالله‌میرزا
این امر در عهدهٔ تعویق مانده و نصرالله‌میرزا بخطاب ولیّ نعمتی
در مملکت خراسان بین الناس مشهور و معروف گردید حضرت
شاهی‌را تمهیدی بخاطر رسیده نصرالله‌میرزارا در خلوة طلبیده
فرمود که مارا مظنّهٔ این بود که سرداران خراسان همگی اتّفاق
کرده سلطنت‌را رونقی بهم خواهد رسید چنانچه قبل از این
که جمعیّت سرداران منعقد گردید باقی ماندهٔ خزانه و جواهرخانهٔ
جناب نادری‌را سرداران مذکور بموجب خواهش خود آنچه
خواستند کردند که هیچ چیز باقی نگذاشتند و همگی باوطان

خود رفته سلطنت‌را بی رونق و بجز نامی از فرمان‌فرمائی نمانده
در این صورت مارا چنین بخاطر رسیده است که بدون اعانت
کریم‌خان زند که در عراق میباشد امر سلطنت در خراسان
بهیچ نوع صورتی نگیرد باید خود متوجّه عراق شده با کریم‌خان
ملاقات کرده فوجی از او گرفته و زود خودرا برسانی که امید
قویست که سلطنت‌را رونقی بهم برسد و بعد از این آنچه مناسب
باشد بعمل خواهد آمد غرضش این بود که نصرالله‌میرزارا که
صاحب دایه و عزم است باین بهانه روانهٔ عراق نماید و
نادرمیرزارا دخیل امورات گرداند که سوای این تمهید نوعیٔ دیگر
تسلّط نادرمیرزا صورتی نخواهد گرفت نصرالله‌میرزا قبول رفتن عراق
کرده از خدمت حضرت شاهی مرخّص و صندوقچهٔ مملوّ از جواهر
قیمتی که دست اکراد خراسان باو نرسیده بود همراه خود بر
داشته با چند نفر از غلامان رهگرایٔ عراق گردیده در سرحدّ
نیشاپور مردمان عبّاس‌قلی‌خان حاکم آنجا شب بر سر او ریخته
صندوقچه‌را با بعضیٔ اشیأی دیگر غارت نمودند نصرالله‌میرزا بر
سر این مقدّمه گفتگوی نکرده روانهٔ عراق گردید حکّام سرحدّات
عراق از آمدن نصرالله‌میرزا مطّلع شده حقیقت‌را بدربار
عظیمت‌مدار کریم‌خانی عرض [کرده] منتظر حکم بودند که بهر
نوع حکم صادر شود بعمل آرند از بندگان سکندرشأن احکام
و فرامین بسرحدّات خود بجمیع خوانین و سرکردگان شرف
صدور یافت که هر کس در حدّ و حدود خود استقبال نموده

Z. 18. کرده fehlt in der Hands.

نذورات و پیشکشهای لایق گذرانیده بدأب و دستور پادشاهان
با نصرالله‌میرزا سلوکی مرعی دارند نصرالله‌میرزا همه جا باستقبال
آمده حکّام هر دیار علی قدر مراتبهم پیشکش و هدایا گذرانیده از
سرحدّ خود بمحلّ اختیار دیگری میرسانیدند بهمین دستور داخل
بخال پارس و خوانین زندیّه و سایر اویماقات و ایلات و سرکردگان
بموجب حکم بندگان کریم‌خان که حقیقت احوال او بعد از
این رقمزدهٔ کلك عنبرین میگردد تا تنگ الله اکبر استقبال نموده بآئین
شاهانه داخل دار العلم شیراز و بدولتخانهٔ کریم‌خانی نزول اجلال
فرموده حضرت کریم‌خان تا در بارگاه استقبال نموده در یك مسند
نصرالله‌میرزارا با خود نشانیده لازمهٔ سلوك مسلوك داشتند مکان
علیحده بجهت خوابگاه و نشیمن ایشان مقرّر و در تعظیم و
تکریم و مهمانداری قصوری نمیفرمود بعد از چند روز حضرت
میرزا لب بعرض مدّعا کشوده حقیقت سلوك سرداران و فرقهٔ
اکراد و ایلات خراسان و بی‌اختیاریٔ حضرت شاهرخی در ارض
فیض‌بنیان و آمدن خودرا برای امداد بخدمت و بی‌شوکت
ایشان بمعرض بیان در آورد بندگان کریم‌خان قبول فرستادن
لشکر در خدمت حضرت نصرالله‌میرزا بخراسان نموده بفکر
کارسازی و تدارك قوشون افتاد در این بین خطّی از جانب
شاهرخی به کریم‌خان رسید بمضمون نصرالله سفیه و جاهل
که از راه مکر و خدعه فریدون‌خان غلام و للهٔ خودرا بی
تقصیر و بی‌جهت بقتل رسانیده بحسب اتّفاق رهگرایٔ خدمت
آن زبدهٔ آفاق بدون اطّلاع گردیده که مابین اهل خراسان و
عراق بانیٔ مفسده و نفاق گردد هر گاه در خواست لشکر و

کومك داشته باشد مقرون بانجاح نفرمایند که از خوانین و
سرداران خراسان احدی‌را ابتدای سرکشی و کسی‌را مجال ناهمواری
با ما نیست بندگان کریم‌خان خطرا در پردهٔ خفا داشته به
نصرالله‌میرزا اظهار نفرمود روزی نصرالله‌میرزا مجدّداً باظهار مطلب
پیشین پرداخته برای رفتن بخراسان که حضرت شاهرخی منتظر
است گفتگو نموده بندگان کریم‌خان همان نوشتهٔ حضرت شاهی‌را
که در نزد منشیان سرکار خود سپرده بود طلبیده به نصرالله
میرزا نمود حضرت میرزا از مکتوب مطّلع شده خجالت بسیار
کشیده بی نیل مقصود بسمت خراسان با صد نفر از آدمان خود
مرحله‌پیما گردید و حضرت شاهرخی بعد از روانه‌نمودن
نصرالله‌میرزا بسمت عراق نادرمیرزا ولد کوچك خودرا صاحب
اختیار مشهد مقدّس نموده در مسند فرمان‌فرمائی اورا متمکّن
گردانید و نادرمیرزا برتق و فتق مهمّات میپرداخت که
نصرالله‌میرزا از شیراز بر گشته همان جا باستعجال طیّ مراحل نموده
خودرا بمشهد رسانیده داخل شهر گردید نادرمیرزا از ورود
نصرالله‌میرزا متوحّش شده از دروازهٔ دیگر بسمت چناران
فرار نمود نصرالله‌میرزا در مسند فرمان‌فرمائی متمکّن
گردیده چون جعفرخان کرد که در چناران سکنا داشت نهری
که مأخذ او از چناران در شهر و خیابان همیشه جاری بود
سدّ نموده بطرف زراعات خود انداخته حکّام مشهد مقدّس
چندین دفعه اراده کردند که آن‌را بدستور سابق بشهر بیاورند
بسبب قلّت اعوان و جمعیّت و کثرت اکراد و جعفرخان میسّر
نمیگردید نصرالله‌میرزا کس به نزد جعفرخان به طلب آب فرستاد

ولدان نقدعلی‌خان برادر جعفرخان در این باب تعلّل ورزیده
آبی بروی کار نیامد نصرالله‌میرزا خود سوار شده با چند نفر از
غلامان تا سرآب رفته مستحفظان‌را فراری و آبرا بسمت مشهد
مقدّس جاری نمود از معاودت ولدان نقدعلی‌خان با جمعی از
اکراد بعزم مدافعه پیش آمده نصرالله‌میرزا کمیت جلادت‌را
جولان داده با قلّت اعوان خودرا بآن جماعه زده چند نفررا
زخمی نموده آنهارا شکست داده تا نزدیك قلعه دوانیده بمشهد
مقدّس بر گشت و جمعیّتی با خود فراهم آورده باذن حضرت
شاهرخی عازم تسخیر نیشاپور گردید عبّاس‌قلی‌خان ولد
حسن‌قلی‌خان بیات که حاکم نیشاپور و نهایت استقلال داشت
از ارادهٔ او مطّلع گردیده جنگ میدان‌را با نصرالله‌میرزا صلاح
حال خود ندیده تحصّن اختیار نموده نصرالله‌میرزا بمحاصرهٔ نیشاپور
پرداخت حضرت شاهرخی باز فرصت یافته نادرمیرزارا طلبیده
بدستور سابق راتق و فاتق امورات گردانیده قدغن نمود که
اگر نصرالله‌میرزا بمشهد مقدّس آید دروازه‌را برای دخول او
باز نکنند و اگر بجنگ پیش آید مردمان بروج و مستحفظان
دروازه بدفع او پردازند نصرالله‌میرزا از تمهیدات شاهی مطّلع
شده دست از محاصره بر داشته باستعجال روانهٔ مشهد گردید
جمعیّتی که با خود داشت همگی پراکنده و باوطان خود رفتند
با جمعی از غلامان بطرق رسیده ابواب شهررا بر روی خود
مسدود دید لاچار آن روز آن شبرا در بیرون شهر در کمال
حیرانی گذرانیده مردم شهر مشهد از این احوال مطّلع گشته
بسبب ظلم و تعدّی بسیار که از نادرمیرزا بوقوع میرسید طالب

نصرالله‌میرزا گشته بهجوم عام دروازه‌را از مستحفظان بضرب چماق
و چوب و سنگ گرفته صغیر و کبیر پیاده از شهر بر آمده تا
طرق رفته نصرالله‌میرزارا ملاقات کرده بشهر آوردند حضرت شاه‌رخی
مخوف شده پناه بروضهٔ رضویهٔ سلطان الاولیاً علیه التحیّة و
5 الثنا... مشرّف گردیده بعد از عتبه‌بوسی بخدمت والد خود رفته
پای اورا بوسیده خاطرجمع نموده داخل چهار باغ گردانید و
خود بعد چند روز بتدارك دیده بجانب کردستان روانه شد

بیان رفتن احمدشاه درّانی کرّت سیوم به هندوستان و حرب‌نمودن با جماعهٔ مرهتّه و مغلوب گشتن آن فرقهٔ بی نام و ننگ بامر ملك با فرهنگ

10

قبل از این رقمزد بیان گردیده که شاه درّانی بعد از شکست
از دلاوران نوّاب صفدرجنگ که وارد قندهار گردید لقمان‌خان
برادرزاده‌اش‌را بسبب بغی و سرکشی بقتل رسانیده بفکر تدارك
15 و سرانجام لشکر افتاده مجدّداً از فرقهٔ قزلباش ایرانی و تورانی و
افغان و کابلی دوازده هزار سوار دیگر ملازم نموده اسپ و آلات
حرب همگی‌را بقدر ضرورت مهیّا و لشکریان دیگررا هم بهمین دستور
بعد از دیدن سان هر کس‌را هر چه از آلات حرب از اسپ و
شمشیر و تفنك و غیره در کار بود تدارك کرده شب و روز
20 بهمین شغل میپرداخت در این بین خبر فوت محمّدشاه و

Z. 5. Hier ist wohl etwa folgendes einzufügen: جست نصرالله‌میرزا بزیارت امام علی بن موسی الرضا مشرّف الخ.

استقلال احمدشاه بر سریر سلطنت رسید و بعد از چندی
کیفیّت برهم‌خوردگیٔ احمدشاه با نوّاب صفدرجنگ باغوای
غازالدین‌خان مشهور بعمادالملك و حرب صفدرجنگ با احمدشاه
در شاه‌جهان‌آباد و رفتن نوّاب صفدرجنگ بطرف صوبهٔ خود و
آزار شقاقلوس بهم‌رسانیدن و بهمان آزار دنیای فانی‌را وداع نمودن 5
و از اختلال اوضاع هندوستان سامعه‌افروز شاه درّانی گردید از
شنیدن این اخبارات مسرور شده مصمّم رفتن هندوستان گردید
نوّاب عمادالملك بعد از فوت نوّاب صفدرجنگ بفکر خودسری
افتاده احمدشاه و نوّاب قدسیّهٔ والدهٔ ماجدهٔ اورا که مدخلیّت
تامّی در امور سلطنت داشت هر دورا بقید آورده دیدهٔ جهان‌بین 10
ایشان‌را از نور عاطل ساخت یك نفر از شاهزادگان تیموریّه‌را برای
نام بر آورده سریرآرای سلطنت و بخطاب عالمگیری مشهور آفاق
گردانید و بجز نام سلطنت عالمگیررا در هیچ امر دخلی نبود و
شاه درّانی با لشکر قیامت‌اثر کوچ بر کوچ از قندهار قطع منازل
نموده به نزدیکیٔ دهلی رسید عمادالملك عالمگیررا بر داشته باستقبال 15
شاه درّانی شتافته بعد از ملاقات عالمگیر خود هم ملاقات نموده و
شاه درّانی داخل شهر شاه‌جهان‌آباد گردیده بعد از چند روز
که شهررا نهیب و غارت نموده پادشاه بیگم صبیّهٔ محمّدشاه
مغفوررا بجهت خود خواستگاری نمود و صبیّهٔ عالمگیررا بازدواج
تیمورشاه ولد خود در آورده عالمگیررا بدستور سابق دخیل امر 20
سلطنت و عمادالملك‌را وزیر الممالك مقرّر و خود با لشکر عطف
عنان بجانب قندهار نمود در ورود بقندهار چون امر سلطنت

Z. 4. Hinter شاه‌جهان‌آباد hat die Hs. ein sinnloses بود.

ایران و نفاق دلاوران خراسان‌را با یکدیگر بمرتبهٔ اتمّ دانست و
حضرت شاهرخی‌را با شاهزادگان بدون جمعیّت که در مشهد
مقدّس متمکّن بودند وقت‌را فرصت دانسته مصمّم رفتن خراسان
گردید که خطّ عالمگیر رسیده متضمّن بر اینکه عمادالملك بفکر
5 قتل ما افتاده اگر حضرت شاهی خود بدولت تشریف‌فرمایٔ
این سمت شوند یحتمل که از دست این ظالم مستخلص شویم
و الّا نجاتی برای ما و فرزندان ما نخواهد بود از شنیدن این
مضمون شاه درّانی فسخ ارادهٔ خراسان نموده علم استقلال بجانب
هندوستان افراشت از فرستادن این خطّ عمادالملک از حقیقت
10 مطّلع شده پیش از رسیدن شاه درّانی عالمگیررا با چند نفر از
اعوان بقتل رسانیده چهنکورای مرهتّه‌را با هشتاد هزار سوار مرهتّه
طلبیده به ارادهٔ حرب شاه درّانی با خود رفیق ساخته شاهزادگان
تیموریّه‌را از ذکور و اناث از قلعهٔ شاه‌جهان‌آباد بر آورده بنزد کامکار
خان بلوچ فرستاد و خود با چهنکورای. مرهتّه و جمعیّت خود
15 در پار جمنا قرار گرفت شاه درّانی بعد از دریافت حقیقت از خطّ
عالمگیر با لشکر جرّار خون‌خوار روانهٔ دهلی شد و در ورود به
نزدیکیٔ شاه‌جهان‌آباد عمادالملك از ورود لشکر افغان مطّلع شده
با چهنکورای مرهتّه مشورت آمدن بر حرب شاه درّانی نموده
میخواستند که از دریا پار شوند تپتهیل‌رای که سردار کلّان و
20 سپهسالار لشکر چهنکورای و در پار دریا میبود به حسب اتّفاق
با فوج شاه درّانی که برای تعیین مکان و دیدن لشکر خصم
آمده بودند حرب اتّفاق افتاد و گلوله به تپتهیل‌راو مذکور رسید

Z. 5. Hs. اوفتاده!

لشکر او متفرّق شده و از این خبر چهنکوراو مشوّش شده
صرفه در جنگ ندیده به سمت دکهن با لشکر خود گریخت
عمادالملك هم تاب نیاورده با لشکر خود داخل شهر شده منظورش
اینکه شاهزاده که بعد از کشتن عالمگیر برای تقلّد امر سلطنت
مقرّر کرده بود همراه گرفته خودرا بمأمنی رسانیده و لشکر دکهن‌را 5
طلبیده بعد از رسیدن آنها با شاه درّانی مقابل شود شاه درّانی
بعد از داخل‌شدن عمادالملك بشهر از مکان خود حرکت کرده و
نزدیکیٔ شهررا مضرب خیام نصرت‌انجام نمود عمادالملك نیز مشوّش
شده خود به تنهائی از شهر بر آمده بسمت قلاع سورجمل
جاٹه گریخت شاه درّانی با لشکر داخل شهر شده بعد از چند 10
روز خبر رسید که چهنکوراو که بسمت دکهن گریخته بود با
بهاودر بسواس خلف ارشد پندت پردهان بالاجی‌راو و پیشواو
سداشیو پندت عمّه‌زادهٔ بالاجی‌راو مذکور مشهور به بهاوجی و
ملهارراو و اپاجی و سایر سرکردگان مرهتّه که زیاده بر سه لك
سوار جرّار با یکهزار و سیصد ضرب توپ و چهل‌هزار گاردی 15
بسرکردگیٔ ابراهیم‌خان گاردی میایند و نجیب‌الدوله افغان
یوسف‌زی با پانزده هزار سوار افغان که باشندهٔ هندوستان بود
از ورود شاه درّانی به نزدیکیٔ دهلی بخدمت شاه درّانی آمده

Z. 5. بمأمنی. Das etwas undeutlich geschriebene Wort
könnte man auch بأمنی lesen. Z. 12. Sic! Vielleicht بهادر?
Z. 12. Die Namen der Mahrattenführer sind folgende:
1. Viṣvâs Râô, Sohn des Bâlâǵî Râô Paṇḍit pradhân. 2. Der Pêṣva Sadâšêv, bekannter als Bhâoǵî Râô. 3. Mulhâr Holkâr, und 4. Appâǵî Gâikavâr.

ملازم رکاب میبود از استماع آمدن لشکر مرهٹه شاه درّانی پرسید
که بچه طریق با این جماعه حرب باید کرد نجیب‌الدوله
بعرض رسانید که این جماعه با سرانجام بسیار و لشکر بی‌شمار
میایند الحال مقابل‌شدن و حرب با این جماعه‌را چند وقت
5 در عهدهٔ تعویق باید انداخت و مردمان معتمدرا در قلعهٔ
شاه‌جهان‌آباد برای محافظت شهر و قلعه گذاشته و خود بدولت
پسار دریارا مضرب خیام نصرت‌انجام مقرّر فرموده و احکام بنام
سرداران روهیله و افغان که در هندوستان سکنا دارند از حضور
شرف صدور یابد که با جمعیّت و لشکر خود برکاب ظفرانتساب
10 حاضر گردند و مرا رخصت فرمایند که رفته نوّاب شجاع‌الدوله
خلف الصدق نوّاب صفدرجنگ هم بهر قسم باشد رضامند کرده
بخدمت بیاورم بعد از رسیدن معزّ الیه و جمعیّت روهیله
هر قسم صلاح باشد در قلع و قمع این فرقهٔ کفره باید کوشید
شاه درّانی رأیٔ اورا پسندیده یعقوب‌علی‌خان و بلندخان
15 افغان‌را با دو هزار نفر در قلعه به محافظت شهر مأمور و
نجیب‌الدوله‌را برای آوردن نوّاب شجاع‌الدوله فرستاد و احکام
بنام شجاع‌الدوله و سعدالله‌خان پسر علی‌محمّدخان روهیله و
جمیع سرداران روهیله و احمدخان بنگش شرف صدور یافت
که بجمعیّت و توپخانه برکاب حاضر شوند و خبر رفتن
20 نجیب‌الدوله برای آوردن نوّاب شجاع‌الدوله در میان جماعهٔ

Z. 20. Hinter den Worten در میان جماعهٔ روهیله ist offenbar eine Reihe von Worten durch Nachlässigkeit des Schreibers weggelassen. Man würde etwa erwarten: (خبر رفتن نجیب

روهیله .... که دوندی‌خان و قطب‌شاه و حافظ‌رحمت‌خان و
سعدالله‌خان باشند با سرکردگان دیگر همگی با جمعیّت خود و
توپخانه که عدّت ایشان از یکصد و چهل هزار سوار و پیاده
زیاده بود بخدمت شاه درّانی حاضر شده ملازمت نمودند احمدخان
5 بنگش هم با جمعیّت بیست هزار سوار و پیاده و توپخانه و
سرانجام از مکان خود روانه و فیض‌یاب حضور شاهی گردید و
نجیب‌الدوله بخدمت شجاع‌الدوله رسیده از طرف شاه درّانی
پیغام رسانید که چون مقدّمهٔ کفر و اسلام در میان است در
این وقت خودداری نمودن دور از رویّهٔ دین‌داری و خلاف
10 خوشنودیٔ جناب اقدس باری است و بر جمع اهل اسلام
بموجب شریعت حضرت خیرالانام اوقاع این کفرهٔ ظلّام لازم بل
واجب است و هر که خودرا از این جنگ معاف دارد بی
شبهه از دین اسلامیّه خارج و در شریعت غرّای سیّد المرسلین
شرمسار خواهد بود نوّاب شجاع‌الدوله از این پیغام نصیحت‌انجام
15 متقاعد شده پنج هزار سوار قزلباش ایرانی که ملازم رکاب او
بودند با چهار هزار سوار هندوستانی و توپخانه همراه بر داشته
بخدمت شاه درّانی شتافت حضرت شاهی جمیع سرکردگان افغان‌را
باستقبال نوّاب معزّ الیه فرستاده باعزاز تمام داخل لشکر افغان
و بخدمت شاه درّانی فیض‌یاب گردید شاه والاجاه کمال شفقت
20 و نهایت سلوك بعمل آورده بخطاب فرزندخانی اورا نواخت قبل
از ورود نوّاب موصوف و حافظ‌رحمت‌خان و سرکردگان روهیله و

الدوله . . . در میان جماعهٔ روهیله) انتشار یافته خوانین این فرقه که دوندی خان الخ

نجیب‌الدوله لشکر مرهته بشاه‌جهان‌آباد رسیده قلعه‌را محاصره
نمودند تا یك ماه مردمان شاهی و اهل شهر قلعه‌را محافظت نموده
به زد و خورد مشغول بودند یعقوب‌علی‌خان و مردمان شاه درّانی
که در قلعه بودند بسبب بی‌آذوقگی و طغیان رودخانهٔ جمنا
که کشتیها هم در اختیار لشکر مرهته بود صرفه در ماندن
[در]قلعه ندیده پیغام بسردار مرهته دادند که ما دست از
قلعه‌داری بر میداریم و قلعه‌را بشما وا میگذاریم بشرط آنکه
قسم خورده قبول نمود که ایشان‌را صحیحاً سالماً به نزد شاه
بفرستند یعقوب‌علی‌خان خاطرجمع کرده با جمعیّت خود بموجب
گفتهٔ سردار مرهته بخانهٔ نوّاب علی‌مردان‌خان که در کنار دریا
واقع است رفته سردار مذکور برای ملاقات او رفته و اورا ضیافت
نموده رخصت نمود یعقوب‌علی‌خان در پار جمنا بخدمت شاه
رسیده حقیقت‌را بعرض رسانید شاه بر او اعتراض کرده بسیار
میخواست اورا بقتل رساند چون مقدّمهٔ جنگ در پیش بود
بقتل او نپرداخته اورا معاف نمود و بهاو و بسواس‌راو سردار
مرهته ناروسنکر که معتمد ایشان بود با جمعیّت بسیار در قلعهٔ
دهلی گذاشته و اورا قلعه‌دار مقرّر و خود روانهٔ سمت لاهور
گردیدند در نزدیك سهرند چاهی بود که معبد کلان فرقهٔ
هنود و عالمگیر ماضی آن‌چاه‌را مسدود نموده بود در ورود بآن
مکان چاه مذکوررا پیدا نموده و خاك و خاشاك اورا دور نموده

Z. 6. در fehlt in der Hs., ist aber unbedingt nötig.

Z. 7. Hs. قلعداری.

Z. 8. Ein solcher unvermittelter Übergang aus der indirecten Rede in die Erzählung ist bei Emin öfters zu bemerken.

بضابطهٔ خود غسل نموده و این‌را بفال میمون دانسته و از آنجا
باز بسمت شاه‌جهان‌آباد بارادهٔ حرب شاه درّانی معاودت نمودند و
بسبب طغیان آب که عبور از آن بدون کشتی متعذّر بوده
جمیع کشتیها در اختیار مرهته بود شاه درّانی برای گذشتن
از دریا راهی نمییافت سرداران افغان و روهیله و نوّاب شجاع‌الدوله
همگی در این فکر بودند که بدون کشتی از دریا بچه نوع
عبور نمایند که شاه درّانی‌را تدبیری بخاطر رسیده بجمیع سرداران
حکم فرمود که هر قدر فیل در لشکر باشد همگی‌را حاضر سازند
حسب الحکم یکهزار و پانصد فیل از جمع لشکر فراهم آمده
بعرض رسانیدند شاه والاجاه بیست هزار سوار ایرانی و افغان‌را
حکم فرمود که همگی سلاح و آلات حرب‌را بار فیلان نموده خود
هم بسواریٔ فیلان از دریا عبور نمایند و کشتیها که در اختیار
مرهته است از آنها گرفته باین طرف دریا بیاورند که لشکریان
بسهولت بآن طرف عبور نمایند حسب الامر شاهی سواران مذکور
با آلات حرب سوار فیلان از دریا عبور نموده بر مستحفظان
کشتیها تاخته پاره‌را علوفهٔ شمشیر آبدار نموده بقیّة السیف فرار
نموده به لشکر مرهته ملحق گردیدند دلاوران ایرانی جمیع
کشتیهارا بحیطهٔ ضبط آورده بخدمت حضرت شاهی فرستادند
شاه و لشکریان همگی عبور نموده چهار[ر]کروهی لشکر مرهته‌را
مضرب خیام نصرت‌انجام نموده محسود چشم خصم بداختر
گردیدند سرداران مرهته از عبور لشکر شاه درّانی مطّلع گشته
جمعیٔ کثیر برای ممانعت مقرّر نموده در مقابلهٔ فریقین دلاوران
طرفین با یکدیگر بخصم‌افکنی دادمردی داده در هیچ طرف کاری

نساختە بمقرّ خود بر گشتند و از چهار طرف دلاوران ایرانی
و افغان حسب الحکم شاه درّانی راهها را مسدود نموده که از
هیچ طرف آذوقه بجماعهٔ مرهتّه که در دور خود سنگرئ عظیم
ساخته و توپهای کلان را چیده بودند نمیرسید و فرقهٔ مذکوره
5 بخاطرجمع در سنگر خود بودند و مطلقاً شاه درّانی را با این
جمعیّت بخاطر نمیاوردند و میگفتند هر وقت خواسته باشیم
از سنگر بر آمده شاه درّانی را با همه جمعیّت او علوفهٔ شمشیر
آبدار نموده یکی از ایشان را زنده نخواهیم گذاشت که بملک
خود بروند و چون شاه درّانی از همه طرف سدّ آمدن آذوقه
10 نموده بود و چند ماه بهمین دستور گذشت که آذوقه بآن جماعه
نرسید و آدم و اسپ بسیاری بسبب بی‌آذوقگی بمعرض تلف
در آمدند و کار بر جماعهٔ مرهتّه تنگ شد آن وقت همگی
کمر بعزم شاه درّانی بسته توپخانه را پیش انداخته مجموع لشکر
سوار شده از سنگر بر آمدند و از این طرف هم شاه والاجاه و
15 نوّاب شجاع‌الدوله بهادر و نجیب‌خان و سرداران روهیله و افغان
مستعدّ حرب شده هر کس با جمعیّت و توپخانهٔ خود در
مکانئ معیّن بامر شاه درّانی قرار گرفتند لشکر هنود مانند سیلاب
گل‌آلود با تیغهای آخته در و دشت را فرا گرفته زیاده بر دو هزار
چهار صد فیل سوار که همه سردار و هر یک خود را در روز
20 جنگ بصد سوار برابر میگرفتند در انباریهای زردوزی در کمال
وقار قرار گرفته و لشکر خود را تحریک بحرب مینمودند شاه درّانی
افواج هندوستانی و افاغنه را بمقابل آنها فرستاده و لشکر خود را
در عقب مقرّر نمود که هر گاه احدی از لشکر هندوستانی از

حرب روی گرداند اورا طعمهٔ شمشیر آبدار نمایند و خود با
فرقهٔ قزلباشیّه و دستهٔ غلامان در یک سمت قرار گرفت لشکر
مرهتّه بهمان دستور که مذکور شد من حیث المجموع رو بلشکر
روهیله آورده آنهارا از جا کندند نوّاب شجاع‌الدوله بهادررا تاب
نمانده از یک سمت مانند اجل معلّق با جمعیّت خود یورش 5
بر سر ابراهیم‌خان و فرقهٔ گاردیان آورده از گلولهٔ توپ و تفنگ
پروا نکرده بضرب گلولهٔ جزایر دمار از نهاد آن جماعهٔ کفّار بر
آورده داخل توپخانهٔ آنها گردید و از این طرف شاه درّانی
توپچیان قدراندازرا بخالی‌کردن توپها پی در پی بر انباریهای
فیلان کوه‌توان و لشکر کفّار ضلالت‌توأمان امر فرمود و قریب 10
بسه هزار توپ که از سپاه درّانی و سرداران روهیله و احمدخان
بنگش و نوّاب شجاع‌الدوله و سایر سرداران بود بیکبار آتش‌افشانی
آغاز نموده از غرّیدن صدای رعدآسای توپهای اژدردم تزلزل در
ارکان وجود تیره‌روزان روسیاهان خذلان‌شیم راه یافته هر گلولهٔ
سربستهٔ که از دهن توپ جدا میشد بیک اجل بود که 15
ندامی ارْجِعِی بگوش جان سرداران شقاوت‌بنیان هر پیشه رسانیده
هر یک را فرداً فرداً بدخول سقر رهنمون و سریرآرائ اورنگ فرقهٔ
أُولَٰٓئِكَ أَصْحَابُ ٱلنَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ میگردانید چنانچه
بحسب تقدیر جمع سرداران مرهتّهٔ کفره از تدبیر شاه صافی‌ضمیر
هدف گلولهٔ توپ رعدسریر و لشکریان طعمهٔ شمشیر آبدار غازیان 20
دلپذیر گردیده ابراهیم‌خان گاردی خود دستگیر و باقئ گاردیان
قتیل تیغ بیدریغ دلاوران شجاع‌الدوله و از یورش فرقهٔ قزلباش

Z. 18. Ḳorân Sûre 2 Vs. 37 u. 259. Die Hs. hat: اولیك.

و دستهٔ غلامان که از سمت دیگر تاخت بر آن لشکر آوردند
پای ثبات و قرار آنها از پیش بدر رفته شکست خورده رو
بفرار نهادند دلاوران ایرانی و افغان و روهیله حسب الحکم شاه
درّانی تا بیست فرسخ آنهارا تعاقب نموده سر و اختر مه بیشمار
5 از آنها گرفته قریب بصد هزار نفر از آن جماعه مقتول سیف
غازیان نصرت‌نشان و هجده هزار نفر زنده دستگیر پنجهٔ تقدیر
گردیدند و من جملهٔ مقتولین چهار صد فیل سوار که باصطلاح
مرهته آنهارا راوت میگویند که یکه‌بهادر است بودند و تمام
اسباب و توپخانه و افیال خزانه و دوابّ و مایحتیاج[!] آنها نصیب
10 غازیان و بحیطهٔ ضبط شاه فیروزی‌نشان در آمد معدودی از بقیّة
السیف زخمی و نالان خودرا بدکهن رسانیده شاه درّانی از این
فتح نمایان که ابتداً شجاع‌الدوله مصدر و منشاء بود بسیار از
شجاع‌الدوله مسرور و مشغوف گشته اورا برستم هند خطاب
نمود ابراهیم‌خان گاردی که در قید دلاوران شجاع‌الدوله بود
15 اورا طلبیده بمعرض بازخواست در آورده فرمود که تو با وجود
مسلمان‌بودن تقویّت کفر چرا کردی و بحرب اسلام آمدی او
در مقابل بمعاذ بر لاطائل جواب میگفت شاه درّانی‌را غضب
مستولی شده آتشیٔ عظیم افروخته اورا سوخت و بقدر ده
دوازده هزار نفر از اسرای مرهته‌را شجاع‌الدوله شفاعت نموده
20 حضرت شاهی بخاطرداشت نوّاب معزّ الیه جان‌بخشیٔ آنها نموده
مرخّص فرمود و خود باستقلال بعد از این مقدّمات داخل شاه‌جهان‌آباد
و بعد از یك ماه عطف عنان بجانب قندهار نموده رهگرایٔ آن
صوب گردید

در بیان رفتن احمدشاه درّانی بار سیوم بخراسان بعزم تسخیر آن ارض فیض‌بنیان و حرب با دلاوران جلادت‌نشان آن مکان و صادرات آن ایّام

5 بعد از فتح جماعهٔ مرهتهٔ کفره که احمدشاه درّانی بعزّ
فریدونی و بدبدبهٔ کاوسی از شاه‌جهان‌آباد عطف عنان بسمت
قندهار نموده بعد از طیّ مراحل که وارد محلّ مقصود گردید
لشکریان ایلات و اویماقات‌را باوطان خود مرخّص نمود که
بخانهای خود رفته از رنج سفر و مشقّت راه آسایش یافته
10 بعد از نوروز فیروز سلطانی رهگرایٔ حضور و برکاب حاضر شوند
لشکریان حسب الحکم هر فرقه بمحلّ سکنای خود روانه گردیدند
و شاه ذی‌جاه که همیشه طایر خیالش از فضای تسخیر ممالك
ایران ابد تبیان که سجده‌گاه خواقین ذوی‌الاقتدار و نمونه
از ریاض جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ و مقام قیام رستم‌نژادان
15 غیور نامدار است در پرواز و پیك اندیشه‌اش بفرمانفرمائی و تسلّط
هر یك از بلاد آن مملکت فردوس‌بنیاد با قایل تقدیر در راز و
نیاز از عدم وقوع این امر محال بی استقلال و دایماً در سوز و
گدازی بود در این اوقات که با نیل مقصود از هندوستان
معاودت و مالك خزانهٔ قارونی و جنود فرعونی خودرا دیده نظر

Z. 6. Hs. بدبهٔ.
Z. 14. Ḳorân Sûre 2, Vs. 23.

بخالیبودن اورنـگ سلطنت از وجـود پادشاه جمجاه ظلّالله و
بی‌اتّفاقئ دلاوران خراسان و عراق و فارس و آذربایجان که هر یك
در محلّ و مکان و سکنا و [sic! ?] سقناق خود با یکدیگر در مقام
نفاق و این مراتب در بین الامم مشهور آفاق بود بتصوّر شوکت
5 و اقتدار افغانی و سایر فرق مستظهر گشته مصمّم تسخیر بلاد
ایـران و علم استقلال بسمت خراسان افراشت و با صـد هـزار
لشکر جرّار از دار القرار قندهار کوچیده در شش فرسخی نزول
اجلال و آن مکانرا مخیّم سرادق جاه و جلال نمود لیکن این
مراتبرا در نیافته که هر گاه صعوهٔ ضعیف کمتلم بتصوّر خیالات
10 خام صیدکردن شهباز بلندپرواز بخاطر گذراند هر آئینه از زبانهٔ
شعلهٔ غضب شهبازی پرّ و بالش سوخته بانداك چنگلی در بین
القدمین جمیع اعضأیش در هم شکنند و اگر روباه مکّار فریب‌بنیان
بمعاونت شغالان دشت خذلان بارادهٔ حرب شیر ژیان رطب
اللسان گردد در زمان بیك سیلئ غضنفری از پـای در آمده
15 بسراق عدم شتابد آری هر چند که تخت سلطنت از وجود
حضرت قدر قدرتسای خالی بی تلم و نشان و نامداران عرصهٔ
جنگرا با یکدیگر در اتّفاق درنگ باشد به بیابانگرد برهنه‌پای
نسزد که بکثرت و جمعیّت خود فریفته و مغرور گشته دم از
گردنفرازی و سروری زند

20 در بیشه گمان مبر که خالیست
شاید که پلنك خفته باشد

و هر کمحسب خفیفالنصیبرا کجا رسد که بخیال تمکّن
اورنگ سلطنت و سریرآرائی تخت معدلتفرق خودرا بدیهیم و

افسر صاحبقرانی زینت داده مانند اراجیف بطلب این مطلب
بهر سو دود چنانچه میرزا علیاکبر بمرودی در ابـیـات اشعارئ
چنـد بنظم آورده و ملحق بـه بیت فردوسی نموده ایـن دو
بیـت از آن اشـعـار است کـه مرقوم میگردد خطاب بچرخ
5 کرده میگوید

بـایـن زمـانی جهانی دهی به هفت آسمان قرص نانی دهی
تـو از بـطـن زرفـانـه ناپکار چو احمد خریرا کنی شهریار
کـه تخت کیانرا کند آرزو تفو بر تو ای چرخ گردون تفو

بهر تـقـدیر مکنون ضمیرش آنکه چون دو دفـع دیگر بخراسان
10 رفـتـه و قلیلی از مردمان کمتلم کـه سـردار الـصاحب بالاحترام
بسبب بیرتبگی آنهارا از جا و مقام خارج نموده باو پیوسته
بودند ایـن دفعه هم جمعی از مردمان خراسانرا از راه سلوك با
خود متّفق کرده بمرافقت حضرت شاهرخی به تسخیر عراق و
آذربایجان و فارس پـردازد چـون صـدور ایـن امور[و]وقوع ایـن
15 مراتب پـر فتور که از ضابطهٔ عقل دور و از قـول بفعل آمدنرا
شاه مذکور و سرداران افغان پر شور غرور محض و محض غرور
میدانستند پیشآمدن احوالرا در همان منـزل از دیوان لسان
الغیب خواجه حافظ شیرازی تفأّل نموده غزلی که بملاحظهٔ شاه
افغان در آمده این یك بیت از آن غزل است که نوشته میشود

20 زبنفشه تاب دارم کـه زلـف او زنـد دم
تو سیاه کمبها بین که چه در دماغ دارد

Z. 11. Hs. بیرتبه‌گی.
Z. 20, 21. Ḥâfiẓ, ed. Brockhaus pag. 118, Vs. 3.

شاه موصوف بعد از مطالعه خواندن این غزل‌را موقوف نموده غزلیٔ دیگر برای سرور سرداران افغانی خواند که این بیت از آن غزل است

عراق و فارس گرفتی بشعر خود حافظ
بیا که نوبت بغداد [و]وقت تبریز است

از شنیدن این غزل سرداران افغان مبارکباد فتح ایران و بغدادرا بشاه مدوّرپناه داده از آن منزل کوچیده وارد هرات گردید

در بیان رفتن نصرالله‌میرزا بکردستان و خبر ورود احمدشاه درّانی بمقام جام و لنگر و معاودت او به مشهد مقدّس و حرب علی‌مردان‌خان با فرقهٔ افغان نابکار

قبل از این که نصرالله‌میرزا برای جمع‌آوریٔ لشکر از فرقهٔ اکراد از مشهد مقدّس عازم کردستان گردید خبر ورود او بدو فرسخیٔ چناران بسمع سرداران و دلاوران کردستان رسید خوانین اکراد که بنا بر بی‌اتّفاقی شیوهٔ مذمومهٔ نفاق‌را در پیش گرفته و در خلع حضرت شاه‌رخی جواهرات قیمتیٔ سرکار نادری‌را از جواهرخانه متصرّف شده بودند از خوف تسلّط نصرالله‌میرزا که به تهوّر و جلادت موصوف و مقابل‌کوبی نداشت چند نفر از سرداران مذکور بیکجا شده مشورت نمودند که الحال صلاح در این است که قلیلی از جواهرات کم‌قیمت‌را بر داشته حضرت میرزارا استقبال و با او از باب اطاعت و انقیاد بر آمده جواهرات‌را تسلیم و در صورت تسلّط زبانی نکرده جوابی توانیم گفت و هر گاه دیگری بحسب تقدیر در مملکت خراسان استیلاً یابد در صورت بر ردّ

Z. 4, 5. Ḥâfiẓ, ed. Brockhaus, pag. 230. و fehlt in der Hs.

جواهرات دلیلی داشته باشیم همگی‌را این صلاح پسند خاطر افتاده جعفرخان و نقدعلی‌خان با پنج شش هزار سوار حرکت و روانهٔ خدمت حضرت میرزا و در دو فرسخیٔ چناران بفیض رکاب‌بوسی رسیده جواهرات مذکوررا از نظر گذرانیده و در رکاب میرزا وارد چناران گردیدند یك روز بعد از ورود حضرت میرزا از نقدعلی‌خان پرسید که این جواهرات از کجا بدست شما آمده خان مذکور بعرض رسانید که در ایّام خلع حضرت شاهی و جلوس شاه سلیمان [؟...] و فرقهٔ اوباش اکراد از جواهرخانه بر آورده بودند این غلامان مطّلع شده از آنها گرفته در نزد خود نگاه داشته بودیم چون مال سرکار بود بنظر انور رسانیدیم حضرت میرزا هر چند مطّلع بود که جمیع جواهرات گران‌بهای جواهرخانهٔ نادری‌را نقدعلی‌خان و جعفرخان و یوسف‌علی‌خان جلایر بخانهای خود برده و برای رفع مظنّه این قلیل جواهر کم‌بها آورده اند که در السنه و افواه شهرت کند که آنچه برده بودند خود آورده گذرانیدند لیکن چون تسلّط کاملی نداشت مصلحتاً دیگر سخنی نگفته خاموش ماند از ورود بچناران و سلوك نقدعلی‌خان و جعفرخان و محمّدحسین‌خان زعفرانلو مشهور بایل‌خانی و رضاقلی‌خان ولد محمّدرضاخان کهنپکلو و دولیخان شادرلو و چند نفر دیگر از خوانین کرد بملازمت حضرت میرزائی با جمعیّت خود شتافته پیشکشها گذرانیده و در رکاب میرزا روانهٔ مکان شاه‌وردی‌خان حاکم

Z. 13. مظنّه statt des مضیه (?) der Hs.

رادکان گردیدند و شاه‌وردی‌خان ملازمت نموده پیشکش
گذرانید و از آنجا بمحالّ قوچان مشهور بخبوشان وارد گردیدند
اللّه‌وردی‌خان ولد محمّدحسین‌خان حاکم قوچان بسبب غرور
از استقبال تعلّل ورزیده در ورود بقوچان چون جمعیّت بسیاری
5 از اکراد در رکاب حضرت میرزائی فراهم آمده رونقی در کار او بهم
رسیده بود بملازمت حضرت میرزائی شتافت چون حضرت میرزا
از سلوك اللّه‌وردی‌خان ناخوش شده بود بحبس او امر فرمود
حسب الحکم خان موصوف‌را گرفته کنده و دو شاخه نمودند
خوانین اکراد از وقوع این امر مخوف و هراسان شده ارادهٔ باز
10 گشتن اوطان خود داشتند که خبر ورود احمدشاه درّانی بهرات
گوش‌زد خاصّ و عامّ گردید حضرت میرزا نظر بزمانه‌سازی و
صلاح وقت اللّه‌وردی‌خان‌را از حبس بر آورده در مقام دلجوئیٔ
سرکردگان رستم‌نژاد بر آمده مجدّداً خبر ورود شاه درّانی
بمقام جلم و لنگر رسید شاه‌زادهٔ عالی‌مقام عطف عنان از آن
15 مکان بسمت چناران نموده که از آنجا روانهٔ ارض فیض‌بنیان
گردد در ورود بچناران سرکردگان اکراد هر یك با جمعیّت خود
معاودت بمکان سکنای خود نموده شاه‌زاده با فرقهٔ غلامان وارد
مشهد مقدّس و حقیقت اکرادرا بعرض حضرت شاهی رسانید
شاه‌رخ‌شاه با نصراللّه‌میرزا مصلحت نموده که نادرمیرزارا باید
20 بسمت عراق بنزد کریم‌خان زند فرستاد که رفته اورا ملاقات
کرده و لشکریٔ جرّار با سرداریٔ ذوی‌الاقتدار از او گرفته با خود

Z. 3. Die Hs. schreibt hier u. im folgenden: العوردی‌خان.
Ebenso consequent فوجان.

بیاورد که رفع شرّ افغان ناپکار بغیر از استمداد و معاونت
حضرت کریم‌خانی که تهمتن روزگار و سرکوب و گردن‌شکن
سرکشان گردن‌فراز است صورتیٔ دیگر بنظر نمیاید چنانچه همان
وقت نادرمیرزا حسب الامر از مشهد مقدّس بر آمده بعزم رفتن
5 عراق روانه و در ورود بطبس که سرحدّ خراسان و عراق است
علی‌مردان‌خان زنگوی ملازمت نموده از اراده و مکنون ضمیر
نادرمیرزا مطّلع شده مانع رفتن او بعراق گردید و عرض نمود
که نهضت حضرت میرزا بعراق برای امداد محض بدنامی و
سرگشتگیٔ سرداران و نامداران این بلاد است همان وقت بجمیع
10 اطراف و جوانب خطوط نوشته خوانین ذی‌شوکت با جمعیّت‌را
بحرب افغان تحریك نموده بجمع‌آوریٔ لشکر مشغول گردید از
آن جانب احمدشاه از مقام جلم و لنگر کوچیده و طیّ مراحل
نموده بمحلّ موسوم بحلوائی که نزدیك مشهد است مضرب
خیام نموده حکم بساختن سنگر نمود و حضرت شاه‌رخی از
15 فساد ضمیر شاه درّانی مطّلع شده که مصمّم بر گرفتن شهر
است و تا شهر مفتوح نشود از همان جا حرکت نخواهد کرد
بنصراللّه‌میرزا حکم فرمود که دروازه‌را خاك‌ریز کرده یک دروازه‌را
برای آمد و رفت بگذارند مردمان و غلامان‌را برای حفاظت
بروج و خبرداری تقیّد نمود حسب الامر نصراللّه‌میرزا بعمل
20 آورده هر روز با قلیل سوار و پیاده و تفنگچی از قلعه بر آمده
از یك طرف خودرا بسنگر احمدشاه زده جمعی‌را مقتول و زخمی
و قبل از آنکه لشکر افاغنه بجهت دفع شرّ او سلك جمعیّت

Z. 1. Pag. ۱۳۶ Z. 10 hat die Hs. نابکار, hier mit پ.

خودرا یک‌جا منعقد سازند باستعجال خودرا بدروازه رسانیده
میرسانید بهمین نوع مدّتی با لشکر شاه درّانی که یک‌صد و
بیست هزار سوار بودند با هزار نفر پیاده و پانصد سوار زد و
خورد کرده جمعیِ کثیری از آن لشکررا زخمی و بقتل رسانید
5 یک روز قریب دو هزار کس از لشکر افغان بباغی که نزدیک
شهر بود رفته و بخرابیِ باغ مذکور دست‌انداز گردیدند نصرالله‌میرزا
اطّلاع یافته پانصد نفر پیاده‌را بر داشته و خود هم پیاده از
شهر بیرون رفته و سیصد سواررا در نزدیکیِ خندق در یسقو
گذاشته که بوقت ضرورت حاضر باشند خودرا با پیاده‌ها باطراف
10 باغ رسانیده پیادگان‌را بشلیک تفنک امر نمود تفنکچیان
زحل‌نشان بیکبار شلیک نموده جماعهٔ افغان متوحّش بطرف
سنکر متوجّه گردیدند که تفنکچیان آنهارا از اطراف هدف
گلوله نموده جمعی‌را مانند برک درختان بر زمین ریختند تتمه
رو بفرار نهاده سواران یسقو بر ایشان تاخته اکثری‌را بنوک سنان
15 جان‌ستان از پای در آورده و برخی‌را طعمهٔ شمشیر آبدار نموده
بقیّةالسیف خودرا بسنکر رسانیده از تهوّر و جلادت نصرالله‌میرزا
با قلیل سوار و پیاده لشکر افغان مخوف شده دیکر از سنکر
بیرون نیامدند آن روز هشت صد نفر از آن جماعه بقتل
رسید و در این وقت خبر جمعیّت نادرمیرزا و علی‌مردان‌خان
20 زنکوئی و سایر سرکردگان و حرکت ایشان از طبس بسمع شاه

Z. 8. یسقو Dies vermutlich türkische Wort vermag ich nicht nachzuweisen. Ebenso Zeile 14. Die Lesung ist ziemlich sicher.

درّانی رسید شاه مذکور چهار هزار نفر بسرکردگیِ رسول‌خان
قوللراقاسی بمقابل نادرمیرزا فرستاد و در نزدیکیِ محوّلات گوناباد
تلاقیِ فریقین شده نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم دلاوران [نادرمیرزا]
وزیده لشکر افاغنه‌را از پیش بر داشته نه‌صد و پنجا و پنج نفر
5 با رسول‌خان سردار طعمهٔ شمشیر غازیان شیرشکار گردیده رایت
افغانی نگونسار و ما بقی راه فرار اختیار و محمّدرضاخان ولد
عبدالعلی‌خان عرب میش‌مست که در آن لشکر شرارت‌آثار که
برای اصلاح امور آن دیار آمده استقرار داشت مقتول و خودرا
باحمدشاه رسانیده حقیقت‌را بعرض رسانیدند احمدشاه متوحّش
10 شده جهان‌خان‌را با هشت هزار سوار و نصیرخان بلوچ‌را با شش
هزار پیاده بحرب میرزا و علی‌مردان‌خان فرستاد علی‌مردان‌خان
بعد از فتح وارد ترشیز و بتدارک سفر مشهد بحرب شاه درّانی
مشغول جمع‌آوریِ سپاه گردید در این بین خبر رسیدن جهان‌خان
و نصیرخان و هشت هزار سوار افغان بشش فرسخیِ سلطان‌آباد
15 که محلّ سکنای عبدالعلی‌خان است رسید علی‌مردان فرصت
استمداد از سرکردگان اکراد و سایر بلاد نیافته با جمعیّت
خود از سلطان‌آباد حرکت بقلعهٔ بالامکان که چهار فرسخیِ
لشکر افغان بود وارد گردید افاغنه مطّلع شده مخوف و بسبب
کم‌آبی همان شب از آن مکان کوچیده دو فرسنگ بعقب رفته
20 از خوف علی‌مردان‌خان در اطراف خود سنکری ساخته جهازات

Z. 2. قوللراقاسی statt قول‌المراقاسی der Hs. nach pag. ۱۴۳ Zeile 9, wo der Titel richtig geschrieben ist. (cf. Fasc. I, p. 28, Anm. 3).

اشترانرا بجهت حفاظت بر بالای آن گذاشته در پناه او
خزیدند علیمردانخان همان شب جمعیرا بقلعهٔ موسوم بکردوی
فرستاده علی الصباح با نادرمیرزا کوچیده بقلعهٔ مذکور وارد و
طرح جنگ انداخته لشکر افاغنه صرفه در جنگ میدان ندیده
۵ از ترس ضربدست دلاوران سنگررا مأمن خود مقرّر و همگی
مستعدّ حرب نشسته بمیدان حرب بر نیامدند علیمردانخان
از توهّم جماعهٔ افغان مطّلع گشته رویّهٔ حزم و احتیاطرا از
دست داده دلیرانه با جمعیّت خود یورش بر سر سنگر آورده
خودرا به نزدیک سنگر رسانیده که بیکبار لشکر بلوچ و افغان
10 بشلیک زنبورک و تفنگ دست کشاده مانند تگرگ گلوله بر
دلاوران باریدن گرفتند علیمردانخان با شش صد نفر از غازیان
بضرب گلوله مقتول و لشکریان که خودرا بی سردار دیده با نادرمیرزا
فرار نموده معاودت بقلعهٔ کردوی نمودند و لشکر افاغنه از سنگر
بر آمده قلعهٔ مذکوررا محصور و در شب دویم نادرمیرزا با غلامان
15 خود از قلعه بر آمده عازم سلطانآباد گردید افاغنه مطّلع شده
سدّ راه و برای گرفتن میرزا جدّ و جهد نمودند حضرت میرزا
که از چهار جانب راهرا بر خود مسدود دید متهوّرانه خودرا
بسپاه افغان زده دو نفررا به تیغ آبدار از اسپ غلطانیده با
چند نفر از غلامان از میان سپاه افغان بیرون آمده خودرا
20 بسلطانآباد رسانید و در روز قبل از جنگ و شکست و قتل
علیمردانخان نوشتهٔ شاهقلیخان وزیر شاه درّانی بعلیمردانخان
رسیده بود مضمون اینکه دو روز حربرا موقوف دارید که آنچه
خواهش شما است شاه درّانی بعمل آورده حکومت طبس و

طبس و غاین و گوناباد و سایر بلاد متعلّقه بشما تفویض گشته
نزاع از جانبین بر خواهد خواست و در این باب بجهانخان
و نصیرخان هم نوشته شد که حربرا موقوف داشته بموجب
فرمان شاهی مترصّد مراجعت باشند بعد از نوشتن این خطوط
5 وزیر با تدبیر بعرض احمدشاه رسانید که تمام مملکت خراسان
باین دولت در اطاعت و انقیادرا بسته مستعدّ حرب و جدال
میباشند و مدّتیست که بندگان شاهی با سرانجام دارای
وارد این دیار گردیده و مشهد مقدّسرا محصور دارند هنوز فتح
البابی نشده بعلاوهٔ آنکه رسولخان قوللراقاسی با جمعیِ کثیر
10 در جنگ علیمردانخان در معرکهٔ جدال قتیل گردیده هر گاه
سرداران و نامداران خراسان با یکدیگر اتّفاق کرده بمقابله پردازند
کار بسیار مشکل و رسیدن قلیلی از این لشکر بقندهار از ضرب
و ستم مردان کارزار این مملکت و دیار بنظر نمیاید و در این
اوقات اذوقه و رسد هم بلشکر نمیرسد و برودت هوا هم غازیانرا
15 بی دست و پا کرده صلاح در این است که با نصراللهمیرزا و
علیمردانخان بهر نوع مصلحت دانند صلح کرده ولایات
متعلّقهٔ هر یکرا باو وا گذاشته امسال بهرات و قندهار مراجعت
کرده بعد از نوروز فیروز با تدارک شایان مراجعت نموده به
تمشیت و تسخیر این ملک پردازند احمدشاه تدبیر وزیررا
20 پسندیده فرمان باسم جهانخان و نصیرخان نوشته که بهر نوع
دانند با علیمردانخان صلح نموده مراجعت و برکاب حاضر شوند
و مقرّر نمود که اسپهای خاصّهرا نعلبندی کرده مهیّا باشند
که اگر خبر شکست جهانخان و نصیرخان برسد فی الفور بسمت

هرات روانه میشوند و شاه‌قلی‌خان‌را بجهت مصالحه بمشهد مقدّس
بخدمت حضرت شاه‌رخ‌شاه فرستاد وزیر مذکور وارد مشهد
مقدّس و بزیارت روضهٔ رضویه علیه السلام مشرّف و بعد از
زیارت بچهار باغ رفته شرف ملازمت شاه‌رخی در یافته بعرض
رسانید که شاه درّانی بجهت زیارت آمده نه از برای جنگ و
جدال و قبل از این مشهد مقدّس‌را بامنای دولت سپرده اند
حضرت شاهی چرا در صلح بسته در مقام جدال بر آمده اند
شاه‌رخ‌شاه فرمود که مارا هم با شاه درّانی جنگی نمیباشد
نصرالله‌میرزا که گرم و سرد روزگاررا ندیده است نظر بسلوک
شما بنارا بر حرب گذاشته است شما رفته اورا رضامند کرده
شاه درّانی برای زیارت تشریف بیاورند شاه‌قلی‌خان بخدمت
حضرت میرزائی آمده عرض مدّعا نمود حضرت میرزا فرمودند
که اگر غرض شاه درّانی زیارت‌کردن است خود با چند نفر از
مخصوصان تشریف آورده فیض‌یاب گردند شاه‌قلی‌خان بعرض
رسانید که شاه درّانی از سه ماه است که وارد این ملک گردیده
و از جانب حضرت شاهی کسی سبقت بملاقات نکرده الحال
چگونه خاطرجمع خواهند بود که خود به تنهائی تشریف
بیاورند حضرت میرزا جواب این‌را موقوف بر ملاقات حضرت
شاه‌رخی والد خود گذاشته بعد از ملاقات خود با والد بزرگوار
صلاح در این دیدند که شاه‌قلی‌خان دوست‌محمّدخان ولد خودرا
با چند نفر افغان در شهر گذاشته و خود با حضرت شاهی از
مشهد بر آمده روانهٔ اردوی احمدشاه گردیدند احمدشاه از آمدن

Z. 19. والد statt des ولد der Handschrift.

حضرت شاه‌رخی مطّلع شده تا در بارگاه باستقبال آمده حضرت
شاهی‌را باعزاز داخل بارگاه نموده در یک مسند با یکدیگر نشسته
طرح دوستی و مؤاخذات بعمل آورده برای استحکام مودّت شاه
درّانی صبیّهٔ مرضیّهٔ حضرت شاهی‌را بجهت تیمورشاه ولد خود
خواستگاری نموده تحایف و هدایای بسیار از نظر شاه‌رخ‌شاه
گذرانیده شاه ذی‌جاه روانهٔ مشهد مقدّس و بعد از ورود
دوست‌محمّدخان و خوانین افغان باردوی احمدشاهی خبر قتل
علی‌مردان‌خان و هزیمت نادرمیرزا در لشکر افغان انتشار یافت
شاه درّانی از استماع این خبر مسرور شده شش هزار سوار به
تسخیر قلعهٔ گلستانه من مضافات مشهد مقدّس که تمام سکنهٔ
آنجا سادات عالی‌مقام ذوی‌الاحترام بودند فرستاد اهالیٔ آن قلعه
از فرستادن لشکر بیخبر و بخاطرجمع در مکانهای خود بودند
که لشکر افاغنه رسیده بدون جنگ و جدال داخل قلعهٔ مذکور
گردیده جمعی از سادات‌را مقتول و برخی‌را دستگیر کرده و
اموال و اسباب اهالیٔ آنجارا نهیب و غارت و اسرا که نزد احمدشاه
آوردند قزلباشیّه که در اردو بودند اسرارا خریداری کرده روانهٔ
مشهد مقدّس نمودند و جهان‌خان و نصیرخان بعد رفتن
نادرمیرزا بسلطان‌آباد از منزل خود کوچیده وارد سلطان‌آباد
نادرمیرزا و عبدالعلی‌خان که در قلعه بودند بامر قلعه‌داری
پرداخته لشکر افغان مذکور قلعه‌را محاصره نموده جوانان دلاوران
جمعی از قلعه بر آمده در میان باغات با افاغنه طرح جنگ
انداختند جمعی از لشکر افغان‌را طعمهٔ شمشیر آبدار نموده
لشکر افغان از خیرگیٔ دلاوران متوهّم شده نیم فرسنگ از باغات

دور رفته اطراف خودرا بسنگر مستحکم نموده در فکر حرب
بودند که فرمان شاه درّانی رسید که با نادرمیرزا صلح نموده از
همانجا بر گردند جهان و نصیرخان بموجب حکم احمدشاه از در
صلح بر آمده مضمون فرمان‌را گوش‌زد نادرمیرزا و عبدالعلی‌خان
5 کرده مصمّم مراجعت گردیدند عبدالعلی‌خان چند رأس اسپ
بسرداران افغان داده لشکر افغان از آنجا کوچیده روانهٔ اردوی
شاه درّانی گردیدند و برای جهان‌خان و نصیرخان هم چهار
رأس اسپ فرستاد بعد از ورود به لشکر احمدشاه برای انجام
امر وصلت مجدّداً شاه‌قلی‌خان‌را بمشهد مقدّس بخدمت حضرت
10 شاه‌رخ‌شاه با چند زنجیر فیل و تحایف بسیار برای نصرالله‌میرزا
همراه وزیر فرستاده و بخطاب فرزندی حضرت نصرالله‌میرزارا در
خطوط یاد فرموده بعد از ورود شاه‌قلی‌خان خدمت حضرت
شاه‌رخی و گذرانیدن هدایا بخدمت حضرت میرزائی درخواست
اسپ سواریٔ نصرالله‌میرزا که موسوم بغریب و عدیل او در ملک
15 خراسان نبود بجهت احمدشاه نمود نصرالله‌میرزا اسپ مذکوررا
بحضور طلبیده تسلیم وزیر نمود وزیر بر خاسته جلو اسپ‌را گرفته
کرنش بجا آوردند همان ساعت روانهٔ حضور شاه درّانی گردید
احمدشاه از دیدن اسپ مشعوف شده خیمهٔ علیحده بجهت
اسپ نزدیکیٔ سراپرده استاده کرده بعد از دو روز علیاجناب
20 گوهرشادبیگم بنت حضرت شاه‌رخی‌را بعقد تیمورشاه بر آورده
سرکردگان افاغنه با روسا و بزرگان لشکر افغانی باعزاز تمام هودج
زرنگار شاهزاده‌را به لشکر رسانیده احمدشاه و بقیّهٔ سپاه استقبال
نموده بآئین شاهان بمکان مقرّر فرود آوردند بعد از اتمام امر

طوی سرکردگان افغان بخدمت شاه درّانی آمده بعرض رسانیدند
که الحال ماندن در خراسان بسبب سرکشیٔ دلاوران این مملکت
بجز زیان سودی نخواهد بخشید رفتن بقندهار صلاح دولت است
و اگر تأخیری در این امر واقعه شد کار بفساد خواهد کشید
و امری پیش‌رفت نخواهد شد شاه درّانی از گفتگوی سرداران 5
از خواب غفلت بیدار شده و بجهت مصلحت وقت خاموش
ماند و از مدّتها بود که بآزار جذام مبتلا و در این اوقات
آزار مذکور شدّت نموده رضا به برگشتن بسمت هرات و قندهار
گردید و افاغنه از شدّت آزار او بسیار مخوف و همان ساعت
عطف عنان بجانب هرات نمود و در ورود بهرات چند روز 10
در آنجا مقام نموده آزار او بحدّی شدّت نمود که کرم در دماغ
او افتاده که در وقت اکل کرم از دماغ بدهن او میافتاد از این
سبب به پشت افتاده دیگری بقاشق آش و طعام بحلق او
میریخت آخرالامر کار او بجای رسید که سخن اورا کسی
نمیفهمید مگر یاقوت‌خان خواجه‌سرا که بخدمت قوللراقاسی‌گری 15
سرافراز بود و در اواخر او هم سخن او نمیفهمید احمدشاه عاجز
و مضطرّ شده هر سخنی‌را بدست خود مینوشت یاقوت‌خان
دریافت کرده اجرا مینمود افاغنه شاه مذکوررا باین حال بر
داشته روانهٔ قندهار گردیدند در ورود بقندهار شاه درّانی احوال
خودرا دیگرگونه دیده بامر وصیّت پرداخت هرات و توابع آن‌را 20
به تیمورشاه وا گذاشته اورا روانهٔ هرات نمود و قندهاررا بولد

Z. 7. Die Hs. hat falsch: جزام.
Z. 15. Die Hs. hat wieder: قوالمراقاسی.

دویم خود سلیمان‌شاه نامزد نمود کابلرا بولد دیگر که پرویز نام
داشت و اسکندرشاه‌را ولیعهد و اورا بسمت پنج‌آب مأمور فرمود
و خود از قندهار کوچیده در سه منزلیٔ قندهار که محلّ
سکنای ایلات افغان و خوش‌آب و هوا میباشد نزول و آزار زیاده
5 شدّت کرده در اواخر ماه جمادی الثانی سنهٔ ١١٨٥ دنیای فانی‌را
وداع نموده بسرایٔ آخرت شتافت امرا و ابنای دولت احمدشاهی
از خوف ایلات افغان در صورت اطّلاع آنها و نهیب و تاراج
اساسهٔ سلطنه این خبررا مخفی داشته محافه ساخته و نعش‌را
در میان محافه گذاشته بدستور ایّام حیات موافق قاعده و
10 قانون سلطنت از آن مکان کوچیده روانهٔ قندهار گردیدند
دختر شاه‌قلی‌خان وزیر که زوجهٔ شاه سلیمان بود از فوت شاه
درّانی مطّلع شده باستعجال قاصدی به قندهار به نزد زوج خود
سلیمان‌شاه فرستاده اورا از فوت پدرش اطّلاع داد و باو نوشت
که پیش از اطّلاع برادران و سرداران دیگر بند و بست سلطنت‌را
15 باید کرد.... و نعش‌را آورده در یک منزلیٔ قندهار حقیقت‌را ظاهر
نمودند سلیمان‌شاه سیاه‌پوش شد نعش‌را بشهر آورد در باغچهٔ
که نزدیک دولتخانهٔ شاهی بود مدفون نموده و خود بر تخت
سلطنت جلوس نموده چون خبر جلوس او به تیمورشاه رسید
لشکر اطراف هرات‌را فراهم آورده روانهٔ قندهار گردید سلیمان‌شاه

Z. 15. Hinter باید کرد scheint eine grössere Lücke. Der Gedankengang wäre etwa so fortzuführen: Sulaimân Sâh verliess auf das Schreiben seiner Frau hin Ḳandahâr, und traf die Offiziere auf ihrem Marsche nach Ḳ. «Sie brachten den Leichnam zu ihm, etc.»

از ارادهٔ او مطّلع شده با شاه‌قلی‌خان وزیر مشورت و چند قاطررا
اشرفی حمل نموده بسمت قلات که مکان سکنای جماعهٔ غلیجه
است بمصاحبت دوست‌محمّدخان ولد وزیر فرستاد که هر قدر
لشکر بیشتر شود بزودی سرانجام نموده خودرا بقندهار برساند
5 و ولد دیگر وزیر که شیرمحمّدخان نام داشت بسمت بلوچستان
به نزد نصیرخان بلوچ بجهت کومک و امداد فرستاد عبدالله‌خان
دیوان‌بیگی که یکی از رؤسای افغان و از شاه سلیمان رنجیده‌خاطر
بود بوقت عصر از قندهار بدون اطّلاع بر آمده بمیان ایل خود
رفت جماعهٔ ابدالی که از سلیمان‌شاه مذکور بسبب تشیّع
10 او [و] قتل جمعی از افاغنه که در ایّام احمدشاه از او بوقوع رسیده
بود متوحّش و باعث رفتن عبدالله‌خان که رئیس ایشان بود
یکیک و دودو از قندهار بر آمده خودرا بمیان ایل بخانهای خود
میرسانیدند سلیمان‌شاه از حرکات آنها مطّلع شده برخوردارخان‌را
بمحافظت شهر و منع رفتن مردمان نمود و اختیار دروازهٔ شهررا
15 به برخوردارخان وا گذاشت خان موصوف بحراست پرداخت و
خبر آمدن تیمورشاه انتشار یافت دوست‌محمّدخان از استماع این
خبر مضطرب شده قبل از جمعیّت فرقهٔ غلزه روانهٔ قندهار گردید
در عرض راه بمیان ایل عبدالله‌خان در ظاهر با او از راه مواسات
بر آمده در خفیه جمعی‌را تعیین نموده که اگر ارادهٔ رفتن کند
20 اورا بیرون‌رفتن از میان خیل ندهند و خبر قید دوست‌محمّدخان
در قندهار انتشار یافت والدهٔ او بیقراری و اضطراب نموده وزیررا

Z. 7. دیوان‌بیگی unsicher. Die Hs. hat نیکی; der erste Theil ist sehr undeutlich geschrieben.

رفتن بایل عبدالله‌خان ترغیب نمود خان موصوف مصمّم رفتن
گردیده سلیمان‌شاه در سدّ و منع بر آمده مفید نیفتاد
وزیر مذکور ولدان خودرا که شکرالله‌خان و دیگری آزادخان نام
داشت با دو نفر از همشیره‌زادها همراه گرفته بسمت ایل روانه و
بخیمهٔ عبدالله وارد گردید عبدالله‌خان هر پنج نفررا گرفته حبس
و عریضه به تیمورشاه نوشته گرفتن وزیر و ولدان اورا اطّلاع
داده بعد خود هم محبوسین‌را همراه بر داشته روانهٔ لشکر تیمورشاه
گردیده در منزل سیاه من مصاف فراه به لشکر تیمورشاه رسیده
وزیر و محبوسین‌را به نظر او رسانید همان وقت وزیررا با محبوسین
بقتل رسانیده با لشکر بسمت قندهار مرحله‌پیما گردید بعد از
قتل وزیر و فرزندان و همشیره‌زادها و امیر تیمورشاه روانهٔ قندهار
گردید سلیمان‌شاه از وقوع قتل وزیر و فرزندان و میل جماعهٔ
افاغنه بآن طرف بی استقلال و خایف گردیده کلام اللهرا وسیلهٔ
نجات خود نموده حمائل و باستقبال برادر از قندهار بر آمده در
دو فرسخی با تیمورشاه ملاقات نموده قران‌را بهر دو دست گرفته
بجهت عفو جرائم شفیع نمود تیمورشاه قران‌را گرفته بوسیده بر
سر گذاشت و برادررا در بر کشیده دلجوئیٔ بسیار نموده باتّفاق
روانهٔ قندهار گردیدند همانجا تیمورشاه در پیش و سلیمان‌شاه
در عقب باین نهج وارد قندهار همگی علی قدر مراتبهم پیشکشها
گذرانیده مورد نوازشات گردیدند برخوردارخان از خوانین مشهور

Z. 11. Vielleicht ist zu lesen: و چون امیر الخ so liesse sich wenigstens die notwendige Conjunction am leichtesten ergänzen.

افغان و از شرارت و بدنفسیٔ او ابلیس لعین از ترس در زاویهٔ
کم‌نامی مخفی و مستور میبود اگر بذکر احوال او پردازد بطول
میانجامد یک فقره از رفتار و گفتار او مسطور میگردد که در
آن روز که سلیمان‌شاه باستقبال تیمورشاه از قندهار روانه شد آن
ملعون در شهر بود اتّفاقاً تابوت مرده‌را از کوچه که خانهٔ او بود
بجهت دفن میبردند برخوردار مذکور مطّلع گردیده بر سر راه
آمده عنفاً تابوت مرده‌را بر زمین زده روی مردهٔ بیچاره‌را کشوده
و کارد از کمر کشیده گوش و بینیٔ مرده‌را بریده خطاب باو
نمود که ای مرده وقتیکه به نزد مردگان دیگر رسیدی بگو که
خبردار باشید که برخوردار از عقب خواهد آمد و سزای همه‌را
خواهد داد بهر تقدیر خان ملعنت‌نشان در ایّام احمدشاه بضبط
و نسق لشکر مأمور و در این آوان از طرف سلیمان‌شاه به بند
و بست قلعهٔ قندهار مقرّر و سلطنت سلیمان‌شاه منظورش بود
از ورود تیمورشاه بقندهار و نتیجه بر عکس متزلزل و مخوف
گشته خودرا بمقبرهٔ احمدشاه رسانیده ریسمانی در گردن و بنج
ریسمان‌را نزدیک لحد کوبیده نشست بعد از دو روز که تیمورشاه
برای فاتحه و زیارت قبر احمدشاه آمد برخوردارا دید که غرّان
بداختر مانند میمون در سر قبر پدر بامید عفو جرائم بنج دور
و مصدر گردیده شاه مذکور خطّ نسیان بر صفحهٔ عصیان او
کشیده اورا دل‌آسا نموده با خود همراه گرفته بمکان خود معاودت
و فرمان بنام نصیرخان بلوچ که در نزدیکیٔ قندهار سکنا داشت
مبنی بر جلوس خود [و] طلب شیرمحمّدخان ولد وزیر نوشته با
خلعت فرستاد و فرمانیٔ دیگر بجهان‌خان که در پشاور در خدمت

اسکندرشاه بود باین مضمون مسطور مرقوم گردید که برادر کامکار
و ولیعهد نامدار اسکندرشاهرا بر داشته و زود خودرا بحضور
رسانند و شقه علیحده هم باسکندرشاه مبنی بر طلب نوشته
ارسال داشت نصیرخان در فرستادن شیرمحمدخان تعلل ورزیده
5 و جهان‌خان بمضمون فرمان اطاعت نموده با اسکندرشاه از پشاور
بر آمده وارد کابل و پرویز ولد اصغر احمدشاه که در آنجا بود
همراه گرفته روانهٔ خدمت تیمورشاه و در قندهار برکاب تیموری
رسیده شاه موصوف برادران‌را احترام و جهان‌خان‌را محبوس و
زمان‌خان برادرش‌را چوب بسیاری زده مبلغی بعنوان جریمه از
10 جهان‌خان و برادرش گرفته جهان‌خان‌را حسب الاستدعای خوانین
افغان از حبس بر آورده بقید نظر میداشت بعد از فراغ از
مقدمات از قندهار کوچیده روانهٔ کابل در ورود بآنجا سرای
احمدشاهی آنچه بود بحیطهٔ ضبط آورده و خواجه‌سرای که در
ایام احمدشاه صاحب‌اختیار کابل و للهٔ پرویز بود چوب بسیاری
15 زده اموال اورا هم گرفته با برادران بدستور ایام پدر بنا بر سلوك
گذاشته همگی‌را در حرم‌سرا جای داده بوقت اکل طعام همه
برادران‌را به نزد خود طلبیده اسکندرشاه‌را با خود و سلیمان‌شاه
و پرویزرا با یکدیگر در اکل شریك و دیگران‌را بدستور سابق با
ولدان لقمان‌خان که از عهد احمدشاه در حرم‌سرا میبودند ردیف
20 نموده و هنگام سواری بدستور پادشاهان خود در پیش اسکندر
که ولیعهد بود از عقب و سلیمان و سایر برادران بعد از
اسکندر میرفتند بعد چندی برخوردارخان و پیردوست‌خان‌را

Z. 12. Die Hs. hat سر احمدشاهی.

با جمعی از سپاه بسمت بلخ فرستاد در نزدیك قندهار از
قبادخان اوزبك شکست خورده لشکر متفرق و سرداران فرار نموده
به لشکر تیمورشاه ملحق گردیدند قبادخان نظر باین فتح
نمایان مصمم کابل و ارادهٔ حرب تیمورشاه نمود از طالع تیمورشاهی
5 یکی از خویشان او که از او نقارخاطری داشت در شب اورا
بقتل رسانید از انتشار خبر قتل او مجدداً تیمورشاه برخوردارخان‌را
با جمعی از سپاه قزلباش و افغان بسمت بلخ فرستاد چون
مقابل‌کوبی نداشت خان موصوف شهر بلخ و اطراف اورا بحیطهٔ
تسخیر آورده چند رأس اسپ بلخی و قریب سی‌صد نفر
10 غلامان قلماق بخدمت تیمورشاه فرستاد چون در آن وقت زمستان
شدت داشت بجای حرکت نکرده در بلخ قشلاق نموده.... بعد
از نوروز سلطانی بموجب میعاد که از محالات مستأجری داخل
خزانهٔ تیموری نگردید فرمانی باسم شیخ عبداللطیف‌خان که در
آن آوان برتبهٔ وزارت سرافراز بود صدور یافت که از عمال و
15 مستأجران زر سرکاررا بوصول رسانیده انفاق خزانه نماید وزارت‌پناه
حسب الحکم بهمه جا محصلان تعیین نمود برای رسانیدن زر
بعبدالخالق‌خان سدوزه که شکارپوررا بشش لک اجاره نموده و
تا آن زمان دیناری انفاق خزانه نکرده بود محصل فرستاد

Z. 11. Hinter قشلاق نموده... scheint wieder eine Lücke; wenigstens fehlt das Verbum finitum. Da weiter unten Berkhurdâr Khân noch in Balkh sich befindet, so kann nicht viel weggelassen sein. Vielleicht ist نمود statt نموده zu lesen, wofür das vor در بلخ fehlende و spricht.

عبدالخالق‌خان مذکور برادر خودرا برای تحصیل فرستاده بود
در جواب وزارت‌پناه گفت که تا حال زر نرسیده است هر وقت
خواهد رسید بخزانه عاید خواهد شد شیخ عبداللطیف‌خان
برای تأکید چند نفر دیگر بر عبدالخالق‌خان محصّل تعیین
فرستاده خان موصوف چون زر موجود نداشت از خوف محصّلان
شباشب با یک نفر پیش‌خدمت بسمت قندهار روانه شد
تیمورشاه از فرار او مطّلع شده جمعی‌را برای گرفتن او فرستاد
سواران تلاش بسیاری کرده اورا نیافتند بر گشته بعرض رسانیدند
عبدالخالق مذکور بمیان ایل غلجه رفته شب‌را در آنجا بسر
برده روز دیگر از آنجا روانه شده خودرا بجماعهٔ ابدالی رسانیده
بعد از ملاقات با سرداران و صاحب‌اختیاران ایل لب بشکوه
و شکایت تیمورشاه کشود سرداران و قاطبهٔ ایلات که از تیمورشاه
ناخوش بودند عبدالخالق مذکوررا بسرداریٔ خود اختیار و
بخطاب شاهی موسوم و با بیست هزار سوار جرّار افغان روانهٔ
قندهار و در ورود در آنجا قندهاررا محصور نموده همایون‌شاه ولد
تیمورشاه که در سنّ ده سالگی و از جانب پدر نایب بود با
ولد میرهزارخان علی‌کوزه که نایب همایون بود بدست آورده
قندهاررا متصرّف و سرانجام احمدشاهی هر چه بود بحیطهٔ ضبط آورده
و از تجّار آنجا پنج شش لک روپیه گرفته بجماعهٔ افاغنه تقسیم
و بهرات و سند و بلوچستان و ایلات غلجه.... مبنی بر استقرار
پادشاهیٔ خود و اطاعت آنها بسلطنت و بغی از تیمورشاه نوشته

Z. 20. Vor مبنی ist wohl ein خطّ einzufügen.

فرستاده و برادر خودرا با لشکر از قندهار بر آمده روانهٔ کابل
گردید از استماع این خبر تیمورشاه مضطرب و امرا و سرداران
اطراف کابل و جلال‌آباد و پشاوررا فرمان نوشته احضار نمود احدی
اطاعت فرمان نکرده جواب هم ننوشتند تیمورشاه جعفرخان کابلی
و صادق‌خان ولد ولی‌محمّدخان جوانشیررا با یک هزار سوار بجهت
محافظت قلعهٔ غزنین مأمور و برخوردارخان که در بلخ بود با
لشکر احضار نمود و سرداران که در لشکر تیمورشاه بودند هر
یک‌را رایٔ جدا و بخواهش خود رویّهٔ نفاق‌را پیش‌نهاد خاطر
کرده منتظر ورود عبدالخالق‌خان بودند والدهٔ تیمورشاه که
احوال سرداران و لشکررا مختلّ دید عبداللهخان مامیزه که در
ایّام احمدشاه صاحب جمعیّت و مرتبه و بخدمت دیوان‌بیگی‌گری
مقرّر بود در حرم به نزد خود طلبیده دست تیمورشاه‌را گرفته
بدست او داد و چادر خودرا بر سر او افکند و گفت این پسر
شاه درّان‌را بتو سپردم اگرچه در میان افغان چادر بر سر کسی
انداختن علامت دخیل‌شدن است چون ولد عبداللهخان
و جمعی از اوایل او در لشکر عبدالخالق بودند فایده از این
گفتگو و دخیل‌شدن مترتّب نگردید تیمورشاه زیاده مضطرب
گشته بوقت عصر خوانین و سرکردگان قزلباشیّه‌را به نزد خود
طلبیده بزبان عجزبیان اظهار استمداد و اعانت از ایشان نمود

Z. 1. برادر خودرا hat die Hs. Wie dem hier vorliegenden Anakolouth abzuhelfen ist, vermag ich nicht zu sagen.

Z. 10. Hs.: لشکررا مختلّرا. Eines der beiden را ist notwendig zu streichen.

Z. 12. Die Hs. hat: و در حرم.

خوانین گفتند که ما قریب بیست سال است که با فرقهٔ افغان
در قندهار و کابل بسر برده ایم هر چند عداوت این فرقه با
ما از قدیم‌الایّام میباشد لکن الحال در ظاهر بسبب یکجابودن
و معاملات فی الجمله دوستی بهم رسیده اگر حالا ما با این جماعه
5 حرب کنیم دو صورت است یا فتح خواهد شد یا شکست در
صورت فتح‌کردن پادشاه بسبب همقومی باز ایشان‌را مراعات و
راتق و فاتق مهمّات سلطنت کرده جماعهٔ قزلباش‌را نخواهند
پرسید و این جماعه هر یک از سرداران قزلباشیّه‌را به بهانه
بقتل میرسانند در صورت شکست این جماعه تمامیٔ اهل ایران
10 که در این بلاد میباشند نهیب و قتل و غارت خواهند نمود
تیمورشاه قسم یاد نمود که هر گاه در این وقت فرقهٔ قزلباش
با من یاری و اعانت نمایند و فتح از جانب ما بشود قتل
افغان‌را باختیار شما وا گذاشته هر کس از قزلباش که سری از
افغان به نزد من بیاورد پنجاه تومان میدهم و سلوك بسیار
15 خواهم کرد خوانین و سرداران نظر باضطرار و عجز و قسم و
وعدهای او قبول حرب افغان نمودند تیمورشاه سان لشکر
قزلباشیّه‌را دیده قریب بشش هزار سوار بقلم آمد سرداران مذکور
بعرض رسانیدند که الحال توقّف در این حرب جایز نیست
باید توکّل بر آفرینندهٔ جز و کلّ کرده بحرب شتافت هر چه
20 خواهش الهی است خواهد شد تیمورشاه همان وقت سوار شده
با جمعیّت خود و توپخانه آهنگ حرب عبدالخالق نمود
عبدالخالق‌خان در ورود بغزنین مردم قلعه دروازه‌را کشوده غزنین‌را
به تصرّف او دادند عبدالخالق جعفرخان و صادق‌خان‌را

طلبیده دلداری و با هزار سوار در نزد خود نگاه داشت در روز
دیگر عبدالخالق‌را اسهال قوی عارض گردیده که او بیحال و
ناتوان نمود اراده داشت که دو سه یوم در غزنین توقّف نماید
جماعهٔ افاغنه قبول نکرده قسم نمود که تا دروازهٔ کابل در جای
5 مکث ننمایند عبدالخالق‌را سوار انباریٔ فیل کرده روانهٔ کابل
گردیدند در عرض راه قراولان یکدیگررا دیده خبر بسرداران
خود رسانیدند برخوردارخان که از بلخ آمده بود در شش
فرسخیٔ لشکر تیمورشاه با لشکر خود فرود آمده در آمدن تعلّل
میورزید و خوانین قزلباشیّه از کثرت لشکر افاغنه که بیست و
10 پنج هزار سوار بود از فتح مأیوس و توکّل بر خدا کرده مستعدّ
شهادت میبودند که لشکر عبدالخالق از دربند مشهور بشش‌گاو
نمایان گردید تیمورشاه با سرداران قزلباشیّه دهنهٔ دربندرا گرفته
توپخانه‌را بطرف دست راست و زنبورکخانه‌را در طرف چپ
قرار داده سواررا در وسط نگاه داشته چهار صد نفر غلامان
15 قلماق ترك‌را بحرب افغان مأمور نمود غلامان مذکور در دهنهٔ
دربند طرح جنگ انداخته بکمان‌داری مشغول شدند جماعهٔ
افغان که قزلباشیّه‌را مستعدّ حرب دیدند لشکر خودرا سه تیپ
کرده یك دسته در میان و دو دسته از دو طرف دامن کوه‌را
گرفته جمعی‌را بحرب غلامان قلماق فرستاده با غلامان در آویختند
20 تیمورشاه توپچیان‌را با زنبورکچیان فرمود که از طرف چپ تزلزل
در ارکان وجود افاغنه انداخته از ضرب گلوله تیپ از طرف
دست راست‌را متفرّق و پای ثبات آنها از جا بدر رفته از فراز

Z. 12. سرداران statt برادران der Handschrift.

کوه میل به نشیب کردند تیمورشاه شیخ عبداللطیف‌خان‌را با
دو هزار سوار بکومك غلامان فرستاد و در ورود تیپ لشکر افغان
از فراز به نشیب لشکر قزلباشیّه بیکبار از جا بر آمده با
تیغهای آخته به لشکر افغان حمله‌ور گردیده با یکدیگر در
آویختند جماعهٔ افاغنه خیرگی‌را از حدّ گذرانیده نزدیك بود
که غلامان قلماقی‌را از جا بر دارند که دلاوران قزلباشیّه مانند
برق بر آنها تاخته شمشیر کج صاعقه‌کردار‌را بر ایشان حکم
ساخته جمعی‌را مقتول و بخاك هلاك انداخته هر چند افاغنه
دلیرانه میکوشیدند لکن از ضرب دست یلان پای ثبات آنها
لغزیده شکست فاحش خورده رو بفرار و جلوریز بسمت قندهار
مهمیز بر تکاور گریز زده بدر رفتند و دلیران قزلباشیّه دو
فرسنگ که عبارت از پنج کروه باشد آنهارا تعاقب نموده دو هزار
نفر از آن جماعه‌را مقتول و هشت صد نفر زنده دستگیر و
بخدمت تیمورشاه مراجعت نمودند شاه موصوف تحسین و آفرین
بسیار بدلاوران قزلباشیّه نموده آنچه دستگیر شده بودند بجماعهٔ
قزلباش امر بگردن‌زدن نمود حسب الحکم بعمل آوردند و زراعات
جماعهٔ غلجه و سیاه‌خیمهای خانواریٔ آن فرقه که در ارض
راه کابل و غزنین واقع بود جماعهٔ قزلباشیّه‌را به تخریب و پایمالیٔ
آنها حکم نمود چنانچه بموجب حکم آن هم بعمل آمد
برخوردارخان که قبل از وقوع حرب در شش فرسنگی با سپاه
قیام داشت و در آمدن تعلّل میورزید بعد از شکست فوج
افغان از منزل سنگ سفید بعزم ملازمت تیمورشاه کوچیده در
عرض راه تیمورشاه رسیده ملازمت نموده چندان منظور نظر

عاطفت نگردید پیشکشهای که از بلخ آورده بود گذرانیده داخل
سرکار شد و شیرمحمّدخان ولد شاه‌قلی‌خان وزیر که در ایل
بلوچ میبود از خروج عبدالخالق مطّلع گردیده با جمعی
آهنگ قندهار و دو روز بعد از ورود بقندهار که خبر شکست
انتشار یافت برادر عبدالخالق که در قندهار بود اورا گرفته
همایون‌شاه ولد تیمورشاه که در حبس او بود از حبس بر آورده
و شادیانهٔ فتح بنام تیمورشاه بنوازش در آورده عریضهٔ مشتمل
بر اظهار این مطلب و ظهور خدمت خود نوشته بخدمت شاه
مذکور فرستاد و همایون‌شاه هم حقیقت‌را نوشته مرسول داشت
خدمت شیرمحمّدخان درجهٔ قبول یافته عفو جرائم او شد و
قلاع و قصباتی که در این برهم‌خوردگی از ید تصرّف بیرون رفته
بود مجدّداً بحیطهٔ تصرّف آمده از آنجا کوچیده با لشکر
باستقلال تمام روانهٔ کابل و تا حالات تحریر که مطابق یك هزار و
یك صد و نود و پنج هجریست تیمورشاه در کابل سریر فرمان‌فرمائی
متمکّن و قندهار و بلخ و بلوچستان و پشاور و غزنین و سایر
امکنهٔ متصرّفهٔ احمدشاهی در ید اختیار و زیاده بر هشتاد هزار
سوار و پیاده با توپخانه و سرانجام پادشاهی در رکاب او میباشد

Z. 5. Das اورا vor گرفته ist mindestens auffällig. Gemeint ist, wie aus Z. 10 hervorgeht, der برادر عبدالخالق‌خان, so dass wir erwarten würden: برادر عبدالخالق‌خان‌را که در قندهار بود گرفته.

ADDENDA ET CORRIGENDA.

Pag. ۷۴ Zeile 1. Hinter در اواخر füge ..... ein. Man erwartet etwa: در اواخر ایّام سلطنت نادری.

» ۸۰ Zeile 3 liess خونریزیْ.

» ۸۴ » 7 » تون statt نون. Ebenso Pag. ۸۵ Z. 14.

» ۸۴ » 18 » اسقرار statt اسفرار. Ebenso Pag. ۸۵ Z. 1.

Persian Mss. in the Brit. Mus. I, 213), werde ich demnächst an einem andern Orte eine eingehende Untersuchung veröffentlichen.

Was den Text des vorliegenden Fascikels anbelangt, so habe ich mich trotz E. Beers Ausführungen in den Göttinger Gel. Anz. 1892, p. 580 ff. doch nicht entschliessen können, die indische Orthographie des Persischen durchzuführen. Es ist mir im höchsten Grade unwahrscheinlich, dass ein gebildeter Perser wie Emîn, der etwa im 30. Lebensjahr erst der Heimath den Rücken gekehrt hat, selbst nach ungefähr 25jährigem Aufenthalte in Indien seine Muttersprache in einer lautlich corrumpierten Form niedergeschrieben haben sollte. In seinen Wortschatz ist natürlich vieles aus dem indischen Persisch übergegangen, — dafür haben wir in dem Târîkh genug Beispiele —, aber dass er die lautlichen Eigentümlichkeiten des Isti^cmâl-i Hind schriftlich wiedergegeben haben sollte, halte ich für gänzlich ausgeschlossen. Dazu kommt, dass die Handschrift regellos durcheinander bald in persicher, bald in indischer Orthographie schreibt, ohne dass ein Überwiegen etwa der indischen Schreibung festgestellt werden könnte. Da sich nun aus einigen Anzeichen mit genügender Sicherheit folgern lässt, dass die Berliner Handschrift die Copie einer andern ist, und da ihre Schriftzüge durchaus indischen Ductus haben, also ihre Anfertigung in Indien, möglicherweise durch einen Inder, höchst wahrscheinlich ist, so möchte ich die Spuren des Isti^cmâl-i Hind dem Abschreiber, und die ebenso häufige reinpersische Orthographie dem Original zugeschrieben wissen.

Ich habe mich daher bemüht, die persische Rechtschreibung streng durchzuführen. Wenn im Einzelnen hier und da noch gefehlt ist, so möge man bedenken, dass es immer

sehr schwer hält, sich von dem vorliegenden Material, besonders wenn dies aus nur einer Handschrift besteht, zu emancipieren.

Im übrigen schulde ich gerade der erwähnten Anzeige Beers vielen Dank, und ich hoffe, dass in der grammatischen Behandlung des Textes im vorliegenden Hefte der Einfluss der Beerschen Aussetzungen nicht zu verkennen sein wird.

Die noch zu veröffentlichenden Theile des Werkes, in der Berliner Hs. 181 fol., enthalten die Geschichte des westlichen Persiens von Nâdirs Ermordung an bis 1196 H.

Ich hoffe, dass es mir möglichst bald vergönnt sein wird, diese höchst wichtige und ausserordentlich interessante Geschichtsquelle zum Druck zu bringen.

Indices nach Art der zum fasc. 1 gegebenen, sollen dann dem letzten Hefte folgen.

Herrn Dr. Andreas, an dessen Kentnisse und grosse Belesenheit ich im Verlaufe der Arbeit gelegentlich zu appellieren nötig hatte, sei für seine stets bewiesene Hilfsbereitschaft auch an dieser Stelle mein bester Dank ausgesprochen.

Berlin, im August 1896. OSKAR MANN.

DAS MUǏMIL ET-TÂRÎKH-I BAʿDNÂDIRÎJE

DES

IBN MUḤAMMED EMÎN ABUʿL-ḤASAN AUS GULISTÂNE.

[Fasc. II: Geschichte des Aḥmed Šâh Durrânî].

NACH DER BERLINER HANDSCHRIFT HERAUSGEGEBEN

VON

OSKAR MANN.

BUCHHANDLUNG UND DRUCKEREI
VORMALS
E. J. BRILL
LEIDEN — 1896.

DAS MUǦMIL ET-TÂRÎKH-I BAʿDNÂDIRÎJE

DES

IBN MUḤAMMED EMÎN ABUʾL-ḤASAN AUS GULISTÂNE.

